

در این شماره:
تئوری‌های توطئه، «قطعیت» فاشیستی، فلج لیبرالی یا برخوردی علمی
چرا منصور حکمت نظام سرمایه‌داری را نفهمیده است؟
لیچارگویی علیه کمونیسم
ژینگا ورتوف: بمب ساعتی
کرونا و اخلاقیات
گزارشات ارسالی درباره کرونا
بخش سوم جنگ انقلابی بدون علم کمونیسم ممکن نیست!

آتش • شماره ۱۰۲ • اردیبهشت ۱۳۹۹

email: atash1917@gmail.com

نکاتی درباره «بیانیه مطالبه‌گری ضد کرونایی»

نیمه اول فروردین بیانیه «مطالبه‌گری ضد کرونایی» از دل «یک همفکری جمعی» بیرون آمد و منتشر شد. این بیانیه چه به جهت محتوی و فرم، چه از زاویه افقی که پیش گذاشت و چه از این جهت که به امضای شماری از روشنفکران و نویسندگان شناخته‌شده کشور رسید، درخور توجه و تحلیل بیشتر و دقیق‌تری است.

متن بیانیه حاوی یک تناقض مفهومی و سیاسی جدی است. از یک سو، مدعی برداشتن «گام‌هایی در جهت تغییر ساختاری» به «ورای تمام شکل‌های امروزی سرمایه‌داری و نهایتاً همه صورت‌های سلطه» است، از سوی دیگر، آن را به شکل یک بیانیه مطالبه‌محورانه ارائه می‌کند. مشکل اصلی این سند، مطرح کردن مطالبات نیست. چرا که پیش کشیدن خواسته‌هایی همچون «بیمه عمومی رایگان»، «توقف و مرخصی با حقوق کار»، «آزادی زندانیان» عادلانه است اما به‌ویژه در پاسخ به اوضاع جاری هرگز کافی نیست. هر چند در لیست مطالبات بیانیه، جای دو خواسته حیاتی و عاجل در وضعیت جاری خالی است: «مقابله

با انواع توهّمات خرافی، دینی و ضد علمی» که شیوع چهل ساله‌شان در زمانه همه‌گیری کرونا بیش از پیش قربانی می‌گیرد و دیگری «برداشتن فشار و تهدید نهادهای امنیتی از بالای سر کادر پزشکی و درمانی کشور».

ادامه در صفحه ۳

زنان در مرکز بحران کرونا

ویروس کرونای جدید این روزها مهمان ناخوانده جهان است. از هجوم به بیمارستان‌ها و غارت مراکز خرید تا سوت و کوری کم‌سابقه شهرهای قرنطینه‌شده، از تکاپوی علم و مراکز علمی جهان برای نجات مجدد بشریت تا دست و پا زدن دین و خرافه در این میانه، از نگرانی دولت‌ها و مراکز مالی جهانی درباره اثرات و تبعات اقتصادی این وضعیت بر اقتصاد امپریالیستی تا بروز و ظهور بیشتر اعمال و افکار نژادپرستانه و شوینستی و مسابقه تهمت و جنگ قدرت برخی رهبران جهان و پیروانشان، تصاویر این روزهای جهان است. تصاویری که دلیل خوب و فرصتی است برای بازاندیشی در اصول و مناسبات انسانی تحت سیطره سرمایه‌داری. اما میان تمام این تب و تاب و زیر پوست این سوت و کوری دوران قرنطینه، واقعیتی تلخ، شدت گرفته و در جریان است: تشدید خشونت خانگی بر زنان.

در چین گزارش‌های پلیس نشان می‌دهد که خشونت خانگی در زمان بروز اپیدمی کرونا سه برابر شده است. یک پاسگاه پلیس در ایالت هوبی اعلام کرده در فوریه ۲۰۲۰ تعداد ۱۶۲ مورد خشونت خانگی ثبت کرده است این آمار در زمان مشابه سال قبل یعنی فوریه ۲۰۱۹، ۴۷ مورد بوده است. همچنین پس از برداشته شدن قرنطینه در چین، تقاضای طلاق زوج‌ها افزایش چشمگیری داشت. با پراکنده شدن این ویروس در سایر نقاط جهان، گزارش‌های افزایش

ادامه در صفحه ۵

واقعیت جهان کرونایی و راه‌رهای

به گفته ایرج حریرچی معاون وزارت بهداشت «گرچه ویروس کرونا اقشار مختلف را درگیر ساخته اما شدت بیماری در قشرهای ضعیف و فقرا بیشتر است و در کشور آمریکا مرگ و میر در سیاه پوستان دو برابر سفید پوستان است». او که پیشتر در رابطه با شیوع کووید ۱۹ در ایران معتقد بود «کرونا فقیر و غنی نمی‌شناسد» حالا منطبق بر منافع سیاسی و امنیتی نظام جمهوری اسلامی به «افشاگری» علیه ایالات متحده آمریکا می‌پردازد. «افشاگری»‌های مقامات جمهوری اسلامی از بالا بودن میزان مرگ و میر در میان آفریقایی تبارهای آمریکا نسبت به سفید پوستان، جنبه‌های سیاسی و تبلیغاتی داشته و بر بستر تضادها و اختلافات میان این دو سیستم پس‌مانده و ارتجاعی مطرح می‌شود. مقامات حکومتی ایران به شکل وقیحانه‌ای از میزان مرگ و میر در ایالات متحده خشنودند و با تأکید و لبخند بر اجساد مردگان در شهرهای آمریکا، به دنبال جا انداختن پروپاگاندای دروغین «کارآمد بودن» نظام درمانی جمهوری اسلامی هستند. آن هم در شرایطی که در جمهوری اسلامی دادن آمار صحیح در هر موردی و همیشه یک مسأله امنیتی است.

حریرچی، رئیس دولت متبوعش، ولی فقیه و دیگر سخنگویان نظام‌شان در حالی از «فقرا و قشرهای ضعیف» در آمریکا می‌گویند که خود چهل سال است با انحصار قدرت سیاسی در خدمت به منافع طبقه سرمایه‌داران ایران، با استثمار و سرکوب میلیون‌ها کارگر و زحمتکش و مزدبگیر همراه با جهل دینی و خرافه و انواع ستم‌های اجتماعی حکومت کرده و از نظام‌شان حفاظت می‌کنند. جمهوری اسلامی و سخنگویانش صلاحیت «افشاگری» از امپریالیسم آمریکا را ندارند چرا که هر دوی این نظام‌ها ماهیتاً یک چیز هستند: دشمنان مردم.

میان امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی تفاوت‌های مهمی وجود دارد. مهم‌ترین آن‌ها این که یکی سرکرده نظام سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی است و دیگری یک کشور تحت سلطه امپریالیسم. اما هر دو، نظام‌های سرمایه‌داری متکی بر مالکیت خصوصی و استثمار نیروی کار را نمایندگی می‌کنند. از این جهت تشابهات‌شان بیشتر و عمیق‌تر از تفاوت‌های‌شان است. به جنگ‌طلبی هر دوی‌شان نگاه کنید. به دست‌های‌شان که تا آرنج آلوده به خون مردم سوریه، عراق، یمن و غیره است. به بودجه تسلیحاتی امپریالیسم آمریکا که صد برابر بیشتر از بودجه اختصاص‌یافته برای سلامت و بهداشت عمومی مردم است و به ایران که میلیون‌ها نفر از مردم زیر خط فقر هستند، اما فقط یک رقم از درآمد نهادهای منتسب به خامنه‌ای که بخش بزرگی از آن برای جنگ‌های ارتجاعی منطقه تخصیص می‌یابد، بیش از ۹۵ هزار میلیارد دلار است. به دین خوبی‌شان نگاه کنید. اگر چه در آمریکا هنوز دین از دولت جدا است اما با روی کار آمدن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس، نیروهای بنیادگرای مسیحی دست بالا را پیدا کرده‌اند و حالا اسقف، سوار هواپیما می‌کنند تا «نزدیک‌تر به آسمان» شده و از آن‌جا «شفاعت عیسی مسیح» را برای درمان و «بخشش گناهان» تقاضا کنند. و به جمهوری اسلامی که بخش بزرگی از بودجه سالانه‌اش رسماً و علناً به جیب نهادهای دینی مُبلغِ پوسیده‌ترین خرافات «جتی و انسی»

ادامه در صفحه بعد

می‌رود و پارچهٔ «مقدس» حرم رضا و معصومه را جهت شفا به در و دیوار بخش بیماری‌های عفونی می‌مالند! به شباهت‌های این دو نظام در اعمال ستم ملی علیه سیاه‌پوستان، لاتینوهای مهاجر، کردها، عربها، بلوچ‌ها و افغانستانی‌ها نگاه کنید. به ستم بر زن که به اشکال مختلف از ویژگی‌های هر دو نظام است. به بلایی که هر دو بر سر محیط زیست می‌آورند.

سخنان حریزچی و پوزخندهای زرد خامنه‌ای و روحانی را کنار هشدار اخیر اسحاق جهانگیری بگذارید و ابراز نگرانی از شورش‌ها و تلاطمات اجتماعی/سیاسی ناشی از فقر و بیکاری در دوره آتی. میلیون‌ها کارگر، دست‌فروش و حاشیه‌نشین که اساساً از دید نظام ضد انسانی سرمایه‌داری (از جمله در ایران

و جمهوری اسلامی) «بی‌فایده» و

«حاشیه‌ای» اند در نتیجهٔ بیماری کووید ۱۹ منابع محدود درآمدشان را از دست داده و بدون داشتن کم‌ترین امکانات درمانی و معیشتی به حال خود رها شده‌اند. رژیم ایران حداقل دستمزد کارگران در سال جدید را ۱,۸۰۰,۰۰۰ تومان تعیین کرد. درحالی‌که خط فقر برای یک خانوار چهار نفره، شش میلیون تومان مشخص شده است. آن هم با تورم بیش از ۴۰ درصد و در شرایطی که بحران کرونا لطمات بزرگی به تولید و به‌ویژه کسب و کارهای کوچک زده است. بیماری ناشی از کرونای جدید صدمه می‌بیند و جانشان را از دست می‌دهند. اما میزان مرگ و میر در میان ستمدیدگان در هر نقطه‌ای از دنیا به مراتب بیشتر از ثروتمندان است. کرونا «فقیر و غنی» نمی‌شناسد اما سوال این است که چرا بیشترین قربانیان از میان کارگران و تهی‌دستان و مهاجرین از بریتانیا و آمریکا گرفته تا ایتالیا و اسلواکی و ایران هستند؟ بیش از یک سوم از مبتلایان به بیماری کووید ۱۹ در انگلیس که در وضعیت وخیم به سر می‌برند، مهاجرین آفریقایی و آسیایی تبار هستند. در شهر شیکاگو نیمی از مبتلایان آفریقایی تبارهای آمریکایی‌اند درحالی‌که این مردم

۳۰ درصد از جمعیت هشت میلیونی شیکاگو را تشکیل می‌دهند. و به تصاویری که از اکوادور، این کشور فقیر در آمریکای جنوبی نشان داده می‌شود و انسان را به یاد رمان معروف «طاعون» اثر «آلبر کامو» می‌اندازد فکر کنید. اجساد انسان‌هایی که در خیابان‌ها به روی هم انباشته شده‌اند و مردم فقیر و مستاصلی که تقاضای کمک می‌کنند و کمکی در راه نیست.

پاسخ به این سوال دشوار نیست به شرطی که درکی درست از واقعیت جهان کنونی و حاکمیت سرمایه و کارکرد آن داشته باشیم.

روابط طبقاتی و اجتماعی حاکم، محدوده‌های تاثیرگذاری این بیماری به روی قشرهای مختلف اجتماعی را معین و مشخص می‌کند. مثلاً این که کمپانی‌های بزرگ تولید دارو تحت انحصار و کنترل کدام طبقه است و تولیدات آن‌ها در

درجهٔ اول به دست چه کسانی می‌رسد و اساساً چه قشر و طبقهٔ اجتماعی قدرت دستیابی و خریدن داروها و امکانات لازمه را دارد؟ یا این‌که با وجود هشدارهای دانشمندان به‌ویژه پس از شیوع بیماری‌های سارس و ابولا مبنی بر امکان و پتانسیل شیوع بیماری‌های همه‌گیر جهانی و ضرورت آمادگی برای آن، چرا قدرت‌های سیاسی حاکم بر کل این جهان به این هشدارها بی‌اعتنا بودند و به‌جای آمادگی و حداقل در سطح هزینه کردن برای برخی لوازم اولیه مانند ماسک و دستکش و دستگاه‌های تنفسی و غیره، این کار را نکردند؟

برای نظام سرمایه‌داری، قانون کسب حداکثر سود، قانون اول است. منطق این نظام به او فرمان می‌دهد که وقتی هنوز بیماری پدیدار نشده است، چرا باید برای آن آمادگی داشت و هزینه‌ای کرد که سودی در پی ندارد؟ پس، جایی هزینه کنیم که همین حالا

سوددهی دارد. حتی پس از بروز بیماری باز دنبال رقابت‌های افسارگسیخته هستند و بر سر بازار فروش و در دسترس قرار دادن دارو یا واکسنی که یافته شده، رقابت می‌کنند. این است منطق نظام سرمایه‌داری متکی بر سود. این منطق ضد انسانی، برآمده از تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری یعنی تضاد میان تولید اجتماعی و تصاحب و تملک خصوصی است. از یک سو چند میلیارد نفر از مردم جهان به‌صورت جمعی و اجتماعی همهٔ مایحتاج زندگی بشر را تولید می‌کنند و از سوی دیگر اقلیتی از صاحبان ابزار تولید با هدف انباشت سود و براساس قانون ارزش و دیگر فشارها و ضرورت‌های ناشی از عملکرد سیستم سرمایه‌داری، چگونگی و میزان این تولید و نحوه توزیع آن را تعیین می‌کنند. هر آینه با انقلابات کمونیستی بر تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری نقطهٔ پایان گذاشته نشود، مرتباً و به‌صورت‌های مختلف بحران می‌آفریند، مردم بیشتری را به فلاکت و مرگ می‌کشاند و حتی قادر نیست به بحران‌های برخاسته از طبیعت (مانند کرونا) پاسخی درست بدهد.

رویکرد جمهوری اسلامی در مواجهه با کرونای جدید و راهکارهایش کاملاً جنبهٔ سیاسی/امنیتی دارد و این را وثیقهٔ جان مردم قرار داده است. ادارات دولتی باز شده‌اند، از قرنطینه در هیچ شهری خبری نیست و روحانی اعلام کرده که تردد میان شهرهای استانی مشکلی ندارد. همه چیز به وضعیت سابق برگشته است. دولت ایران اعلام کرده به «نیازمندان» یک میلیون تومان وام خواهد داد اما طی یک سال با بهره ۱۲ درصدی آن را باید بازپرداخت کنند! یعنی حتی در این شرایط به دنبال کسب سود هستند. این نظام حتی یک روز هم زیادی است که برجا بماند.

طبق نظر دولت ایران، حتی اگر دو یا سه میلیون نفر هم در نتیجهٔ سیاست جنون‌آمیز «مصونیت عمومی» (ایمن‌سازی گله‌ای که از لحاظ علمی رد شده

«بحران ویروس کرونا با تیزی بُرنده‌ای این واقعیت را نشان داد که نظام سرمایه‌داری در پاسخ به نیازهای توده‌های بشریت صرفاً بی‌کفایت نیست، بلکه در دشمنی و ضدیت بنیادین با آن قرار دارد و مانع مستقیم در مقابل آن است. حتی با وجود آن‌که سرمایه‌داران و حکومت‌هایی که نمایندهٔ منافع سرمایه‌داران هستند، مجبور شده‌اند اقدامات اضطراری معینی را اتخاذ کنند که به‌نوعی در مخالفت با دینامیک‌های سیستم آن‌ها قرار دارد (مثل دخالت‌گری وسیع دولت در اداره اقتصاد) اما این سیستم دائماً موانعی را در حل این بحران ایجاد می‌کند. واقعیت فقط این نیست که شاهد اعمال شنیعی مثل احتکار برخی داروها و ابزار حیاتی پزشکی با هدف بالا بردن قیمت‌ها هستیم، بلکه این است که تولید ثروت تحت این سیستم براساس استثمار بی‌رحمانه و به فقر راندن توده‌های مردم سراسر جهان انجام می‌شود. واقعیت این است که در همین کشورهای «ثروتمندتر» هم فقر قابل توجهی هست و بخش‌های زیادی از مردم در فاصلهٔ یک دستمزد تا دستمزد دیگر زندگی می‌کنند و با فاجعه به‌اندازهٔ یک بحران جدی فاصله دارند. واقعیت این است که رقابت مدام میان کشورهای سرمایه‌داری مختلف، یا میان ائتلاف‌های مختلف سرمایه، بر مبنای مالکیت خصوصی‌شان بر ابزار تولید (زمین، مواد خام، فن‌آوری، کارخانه‌ها و دیگر ساختارها) و انباشت خصوصی و رقابت‌جویانهٔ ثروت، سدی است در مقابل همکاری آن‌ها برای تولید نیازمندی‌های عاجلی که سودآور نیستند. کلیت ایدئولوژی «هر کس به فکر خویش و پیشبرد منافع خودش به قیمت دیگری است»، فردگرایی‌ای که توسط این سیستم بازتولید می‌شود و در حال حاضر در آمریکا به‌شدت بر آن دمیده می‌شود، کاملاً ضد گرایش به همکاری و فداکاری برای نیک‌بختی عمومی است و این گرایش‌ها را تضعیف می‌کند. علی‌رغم تلاش‌های متعهدانه‌ای که بسیاری از آدم‌های خوش‌نیت دارند، حتی اگر بحران فوری ویروس کرونا حل شود، این بحران بر مبنای تشدید تضادهایی حل خواهد شد که در داخل این سیستم قرار گرفته‌اند و در پی آن شاهد تشدید رنج و فلاکت توده‌های بشریت که پیشاپیش تحت این سیستم تحت ستم و استثمار هستند، خواهیم بود.»

(برگرفته از مطلبی با عنوان: توهم مهلک بازگشت به «شرایط عادی» و پیشروی به سمت انقلاب - باب آواکیان - ۲۷ مارس ۲۰۲۰ - متن کامل این مطلب را در سایت www.cpiml.org بخوانید).

است) بمیرند بهتر از این است که با شورش‌های اجتماعی روبه‌رو شوند. کرونا نه، بلکه بیشتر از آن امکان بروز شورش‌های اجتماعی است که امروز صاحبان قدرت در این‌جا را هراسان کرده است. اما نه تنها کرونا چون بمب ساعتی زندگی مردم را تهدید می‌کند که جمهوری اسلامی را نیز به روی بمب ساعتی ناشی از شورش‌های مردمی که حاضر نیستند منفعل در «صفِ مرگ» قرار بگیرند، نشانده است.

مساله اما فقط تفسیر این واقعیت نیست که «هرجا ستم است مقاومت و مبارزه هم هست». مساله اصلی این است که آگاهی لازم و ضروری توسط کمونیست‌ها در اختیار توده‌های خشمگین مردم قرار بگیرد، پیشروان اعتراضات توده‌ای جذب و سازماندهی شوند و این مبارزات در جهت خدمت به انقلاب کمونیستی و پیروزی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران قرار بگیرند.

در این وضعیت، بسیاری از افراد طبقه میانی که به دلایل اجتماعی و سیاسی مختلف ضد جمهوری اسلامی هستند، حسرتِ «روزهای قبل از کرونا» را می‌خورند. حسرتِ روزهایی که می‌شد با آرامش از خانه بیرون بیایند و خرید و تفریح کنند، به پارک بروند و کافه‌نشینی کنند. اما اگر عمیق و گسترده به روابط حاکم بر جهان نگاه کنیم، در چارچوب این روابط هیچ چیز قبل از کرونا هم «عادی» نبوده است. کدام یک از واقعیت‌های جهان قبل از کرونا امور «عادی» بودند؟ این که پیش از کرونا هم در هر ثانیه یک کودک در کشورهای فقیر در نتیجه سوء تغذیه و فقدان داروهای ساده جان خود را از دست می‌داد؟ این که بسیاری بیماری‌ها مثل ابولا در کشورهای فقیر و از میان توده‌های تحتانی قربانی می‌گرفت و جهان نسبت به آن وقحیانه بی‌تفاوت بود؟ این که دو میلیارد نفر از مردم جهان به آب سالم و هشتصد میلیون نفر به غذای کافی دسترسی ندارند؟ این که صدها هزار کودک کار در ایران و سراسر جهان کار هر روزشان زباله‌گردی و بردگی و بیگاری است؟ این که صدها هزار زن از زاغه‌های بنگلادش، هند، کره جنوبی و چین تار دلایتهای رسمی آلمان و هلند و آمریکا و بلژیک به تن فروشی و بردگی جنسی برای نان مجبورند؟

کرونا بیشتر از پیش کراهت و ناهنجاری این نظام را نشان داد، تمایزات طبقاتی و اجتماعی را روی صحنه آورده و عمق ناتوانی نظام سرمایه‌داری در حل مشکلات بشری و غیر قابل تحمل و وحشیانه بودن آن را بیان کرد.

امروزه همچنین بسیاری منطق بر ایدئولوژی و اخلاقیات فردگرایانه «اول من» و «مسئولیت فقط در قبال خانواده من» سر در گریبان برده و به دنبال تبدیل کرونا از تهدیدی جهانی به «فرصتی» برای «درون‌نگری» و «شروع پالایش نفس» و «بازبینی در روابط خانودگی» و غیره هستند. اما واقعیت عملکرد کرونا در سراسر جهان فراتر و مهیب‌تر از چنین رویاهایی است. این بحران راه حلی جهانی، همیاری و همکاری کل بشر را می‌طلبد. کارزار جهانی متکی بر داده‌های علمی دانشمندان و فارغ از منطق سود و سرمایه و مجهز کردن توده‌های مردم به درک علمی از علل این‌گونه وقایع برخاسته از طبیعت و تلاش‌های جمعی برای پیشگیری و مقابله با آن را می‌طلبد. اما بزرگ‌ترین مانع در مقابل اتخاذ چنین رویکردی، همانا نظام سرمایه‌داری و قدرت سیاسی و ایدئولوژیکی است که از آن حراست می‌کند. چنین سیاستی فقط در یک رابطه اقتصادی/اجتماعی که سود در مرکز آن قرار ندارد، یعنی سوسیالیسم امکان‌پذیر است. اقتصاد و جامعه‌ای که هدف آن از تولید نه سود و سرمایه که تأمین زندگی و سلامت انسان‌ها و تلاش برای بقای محیط زیست است. این قبیل اتفاقات طبیعی باز هم پیش خواهند آمد. اما هر آینه بشریت از انقیاد سود و سرمایه خارج شود، علم و آگاهی از قید شیوه تولید سرمایه‌دارانه و متکی بر مالکیت خصوصی رها شود، هر آینه نظام‌های سوسیالیستی انقلابی در این کشور و دیگر کشورهای جهان برپا شود، آن‌گاه توان بشریت برای به چالش گرفتن این‌گونه حوادث طبیعی کیفیتا بالاتر خواهد بود.

راه حل، مبارزه و انقلاب برای سرنوشتی نظامی است که نه تنها نیروی کار چند میلیارد انسان را به انقیاد کشانده، بلکه با محوریت سود و انباشت سود، دانش و تحقیقات علمی و روش‌های درمان را نیز تابع سود کرده است و هر لحظه بیشتر به نابودی تمامیت حیات در کره زمین دامن می‌زند. ■

نکاتی درباره ...

جمهوری اسلامی فقط دولت مجری «تعدیل ساختاری» و «خصوصی‌سازی» نیست؛ بلکه دین‌مداری (تئوکراسی) و ترویج خرافه و جهل مذهبی در تمامی سطوح جامعه طی چهار ساله اخیر همواره از ویژگی‌های اصلی آن بوده است. اما در هنگامه عروج بحران‌هایی از این دست، امکان و ضرورت عاجل تهاجم به حاکمیت در ابعاد وسیع‌تر و عقب‌نشاندن در جهت منافع توده‌های مردم بیش از پیش فراهم می‌شود. امری که پاسخ به آن مستلزم افق سیاسی بلندتری است. محدود کردن افق سیاسی که پیش چشم توده‌ها می‌گذاریم به این «مطالبات» و «مطالبه‌گری» آن هم در مقطعی که شیوع جهانی ویروس کرونای جدید تضادهای ساختاری سیستم سرمایه‌داری را به شکل عریان‌تر و وسیع‌تری پیش چشم شمار هر چه بیشتری از مردم کشیده است؛ میلیون‌ها نفر در سراسر جهان در آستانه رنج و مرگ ناشی از آن قرار دارند؛ زنگ خطر بحران‌های زیست‌محیطی جدی‌تر و احتمالی آینده را در ابعاد جهانی به صدا درآورده؛ خدایان، نمایندگان زمینی‌شان در واتیکان، کابینه دولت دینی-نژادی «ملت برگزیده» و فقها و مفتیان معظم و شهرهای مقدس و عبادتگاه‌های‌شان با تردید و تعطیلی مواجه شده‌اند؛ زندان‌های دست کم شش شهر ایران شورش کرده و زندانیان از بند رسته‌اند، حسن روحانی از انتخاب میان مرگ مردم و شورش سی میلیون نفر می‌گوید و بلسونارو رئیس‌جمهور فاشیست برزیل از مرگ «چند میلیون نفر ناچیز» صحبت می‌کند، تناسبی با اوضاع پیش‌رو و تضادهای آن ندارد.

یختمل ادعا خواهد شد که بیانیه به طرح این مطالبات محدود نبوده و به صورت بالقوه افقی فراتر را پیش نهاده است. به این افق و چارچوبه بیشتر نگاه کنیم. در تمام متن بیانیه به علت همان تناقض ساختاری‌اش، مشخص نیست بالاخره مخاطب آن چه کسانی هستند؟ پاسخ به این سوال از سه احتمال خارج نیست و هر سه حالت تناقضات بنیادین بیانیه را در خود حمل می‌کنند.

احتمال یکم: مخاطب بیانیه، دولت ایران است و امضاکنندگان و حامیان بیانیه واقعا به این امر باور دارند که می‌توان از جمهوری اسلامی یا هر دولت بورژوازی دیگری تحقق چنین مطالباتی را «مطالبه» کرد و انتظار برآورده شدن داشت. امری که باتوجه به لیست نام اکثر امضاکنندگان دور از ذهن است، اگرچه صراحتا در متن بیانیه گفته نشده که چنین انتظاری از هیچ دولت بورژوازی ندارند. و اگر بیانیه به‌واقع چنین مقصودی دارد، آن‌گاه پیش کشیدن ادعای «تغییر ساختاری» و رفتن به «ورای تمام شکل‌های امروزی سرمایه‌داری و نهایتا همه صورت‌های سلطه» بلا‌موضوع است.

احتمال دوم: بیانیه قرار است مانیفست انقلاب، پیش‌نویس چنین مانیفستی و یا چیزی شبیه آن باشد. چرا که صحبت از «تغییرات ساختاری» کرده و مطالبه «ملی کردن یا تصرف عمومی تمام ظرفیت‌های تولید، توزیع و واردات دارو و تجهیزات پزشکی، در راستای خودگرانی اجتماعی همه واحدهای این حوزه اقتصادی» را مطرح کرده که به‌وضوح بیانگر مداخله در هژمونی دولت و تغییر مناسبت مالکیت دست کم در حوزه دارو است. سوال این است که مختصات و ویژگی‌های این «تغییرات ساختاری» چیست؟ با کدام استراتژی‌اش قرار است به این تغییرات رسید؟ سازمان و رهبری و دیکتاتوری کدام طبقه اجتماعی در مرکز این «تغییرات ساختاری» قرار دارد؟ نمی‌شود یک بیانیه سیاسی صادر کرد، فراخوان به «تغییرات ساختاری» داد اما نه مخاطبش روشن باشد، نه اهدافش نه برنامه و استراتژی و چگونگی تحقق مطالباتش! این یک «کنشگری سیاسی حداقلی» واقعی در اوضاع جاری نیست، حتی اگر آن را «گام نخست» نامیده باشیم.

صدور چنین بیانیه‌ای با هدف «گام‌هایی در جهت تغییرات ساختاری»، پاسخی پرابهام و ناروشن و گام‌های معلق و مردد چهره‌ها، روشنفکران و محافظی است

که از یک سو به لحاظ خطی و تئوریک عمدتاً نافی ضرورت پدیده‌هایی همچون رهبری کمونیستی، حزب کمونیست و تشکیلات رهبری‌کننده انقلاب، دولت دیکتاتوری پرولتاریا و برنامه جامعه آینده هستند، اما از سوی دیگر فشار ناشی از واقعیت سرسخت، آن‌ها را به اتخاذ تصمیمات و پاسخ به ضرورتی وامی‌دارد. آنچه که از پی مواجهه جهان ما با کرونا برمی‌آید، فقط تردید در منطق «بد و بدتر»، ناتوانی نظام سرمایه‌داری در پاسخ مطلوب و به موقع به بیماری‌های همه‌گیر و کاستی‌های ایدئولوژی و اخلاقیات بورژوازی «اول من» نیست، بلکه بدنه و شاکله خطوط و تفکراتی که نافی قانون‌مندی‌های عینی جامعه طبقاتی و ضرورت‌هایی همچون دولت و دیکتاتوری پرولتاریا و «رهبری پیشگام آگاه و متشکل» هستند، هم با سوال و شکاف‌های جدی روبه‌رو خواهد شد. بعید است حتی یک نفر از باورمندان به تئوری شوراییسم قائل به انحلال «رهبری» پزشکان متخصص، دانشمندان «پیشگام آگاه» مبارزه با کووید ۱۹ و ساز و کار مرکزی و دولتی کنترل و مهار بحران کرونای جدید باشند. به باور ما سختی واقعیت و ضرورت‌های عینی برخاسته از قانون‌مندی‌های طبیعی و اجتماعی خارج از اراده انسان‌ها و رویدادهایی مثل شیوع کرونا و حتی دی ۹۶ و آبان ۹۸ و چه باید کرد؟ پررنگی که از خود برجای می‌گذارند، به درجه‌ای طیف تفکرات شوراییستی را متزلزل و حتی تجزیه خواهد کرد. تناقض موجود در بطن بیانیته مطالبه‌گری ضد کرونایی، پاسخ کم‌رنگ و خجولی به ضرورت رهبری کردن «پیشگام» را جلو می‌گذارد. پاسخی که بنا به تزلزل‌های تئوریک و تناقضات محتوایی‌اش نه «پیشگام» است، نه روشن‌گر و رهگشا و از این جهت نه در مسیر ایجاد «تغییرات ساختاری و رای تمام شکل‌های امروزی سرمایه‌داری و نهایتاً همه صورت‌های سلطه».

احتمال سوم: بیانیته خطاب به مردم است و هدفش تشکیل یک جنبش وسیع توده‌ای و یک کنش جبهه متحدی و مبارزاتی حول این مطالبات. جنبش توده‌ای و مبارزاتی که خود «تغییرات ساختاری» نیست اما «گام نخست» و در جهت خدمت به رفتن به سوی جنبش رسیدن به «تغییرات ساختاری» است. با این فرض، باید بر یک اشکال اساسی و پایه‌ای دیگر در متن بیانیته دست گذاشت. این کار را با ادبیات و مفاهیم خط سیاسی خودمان پیش می‌بریم. تا هم منظور برای مخاطب روشن‌تر باشد و هم «بیانیته انقلاب» (هفت توقف) را به‌عنوان یک پلاتفرم اتحاد و یک آلترناتیو پیش گذاشته و همگان از جمله حامیان و امضاکندگانی بیانیته ضد کرونایی را به وحدت با این پلاتفرم دعوت کنیم. همچنین مسیر هرگونه گفتگو، هم‌اندیشی، مباحثه و جدل پیرامون این سند همواره گشوده است.

اما به اشکال پایه‌ای بیانیته مطالبه‌گری ضد کرونایی برگردیم. اگر بیانیته ادعای رفتن به «واری هر صورتی از سلطه» را دارد، نباید در اشاره به بحران حاضر متوقف شود. پایه و مبنای همه صورت‌های ستم و سلطه در جامعه، قابل تقلیل به این بحران نیست و نمی‌توان یک پلاتفرم وحدت به حداکثر متحدکننده را فقط حول «مطالبات ضد کرونایی» مطرح کرد. مساله این است که وضعیت فعلی با تمام شاخ و برگ و جوانب دردناکش، چنان‌که بیانیته مطالبه‌گری نیز نیم‌نگاهی به آن دارد، برخاسته از یا ادغام‌شده در بستر یک روابط تولیدی-اجتماعی مشخص است؛ نظام سرمایه‌داری امپریالیستی و تضاد اساسی این عصر. اما فقط اشاره به این ساختار واحد تولید و بازتولید ستم و سلطه کافی نیست و سوال این است که این ساختار چگونه در بیانیته‌ها یا پلاتفرم‌های وحدت به حداکثر متحدکننده بازتاب پیدا می‌کند؟ چرا که سیستم تولیدی-اجتماعی موجود در واحد جغرافیایی ایران و در هیئت دولت دیکتاتوری بورژوازی جمهوری اسلامی، با اتکا به ستم‌های هفت‌گانه‌ای عمل می‌کند که از هفت گسل اجتماعی عمده جامعه برخاسته‌اند. گسل‌ها و تضادهایی که جمهوری اسلامی مادام که موجودیت داشته و جمهوری اسلامی

است، قادر به دست کشیدن از آن‌ها و حل هیچ کدامشان نیست. گسل‌های (۱) فقر و بیکاری، (۲) دولت دینی، (۳) ستم بر زن، (۴) ستم ملی، (۵) شرکت در ماجراجویی‌های سیاسی و جنگ‌های ارتجاعی منطقه، (۶) نابودی محیط زیست و (۷) استبداد سیاسی و سرکوب فاشیستی. از دل این تضادها و حول این گسل‌ها می‌توان جنبش سراسری مبارزاتی را بیرون کشید که توان متحد کردن شمار فزاینده‌ای از توده‌ها را داشته باشد. حزب ما این سنتز از واقعیت تضادهای جامعه ایران را در سند بیانیته انقلاب (هفت توقف) به این شکل فرموله کرده است:

«راه انداختن جنبش مبارزه و مقاومت علیه جمهوری اسلامی براساس یک آگاهی سیاسی انقلابی و همگانی حول درک صحیح از دوست و دشمن و حول مهم‌ترین گسل‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی این سیستم. با تحلیل علمی از ساختارهای ستم و استعمار حاکم در ایران و اوضاع کنونی می‌توان دریافت که هفت خواست همگانی را باید در میان مردم گسترش داد و آگاهی عمیقی نسبت به ریشه‌های آن را در سطح جامعه گستراند. این خواست‌ها عبارتند از: (۱) توقف جنگ‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی در خارج از کشور (۲) توقف بیکاری و فقر (۳) توقف ستم بر زن (۴) توقف ستم‌گری ملی علیه ملل غیر فارس (۵) توقف نابودی محیط زیست (۶) توقف دخالت دین در دولت (۷) توقف استبداد و سرکوب سیاسی... همگانی شدن آگاهی و مبارزه و مقاومت حول این هفت گسل، صف مردم را نه فقط علیه جمهوری اسلامی بلکه علیه هر شکل از مانوردهی سیاسی و ایدئولوژیک نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی نیز تقویت می‌کند. شعار اصلی و چارچوب چنین جنبشی باید ضدیت با امپریالیسم و جمهوری اسلامی باشد...».

پیش گذاشتن چنین خواسته‌هایی مبتنی بر امیال افراد و احزاب سیاسی نیست؛ بلکه تبارز مهم‌ترین تضادهای جامعه ما است. تضادهایی که منفک از یکدیگر نبوده و برآمده از ساختاری واحد هستند. به این ترتیب، کسانی که خواست تغییر اساسی یا مبارزه با هر صورتی از سلطه را دارند، می‌توانند با تمامی تبارزات تضادهای فوق مبارزه کنند و در هر بحرانی تمامی این تضادها را نشانه بگیرند. دقت کنید مساله نه بر سر تاکتیک‌های مبارزاتی که بر سر مبانی شناخت و معرفت‌شناسی است. چرا که بحث نه صرفاً پوشش دادن کلیه جنبش‌ها و مبارزات ضد حکومتی، بلکه واقعیت دینامیک‌های یک سیستم و ساختار است که زمینه‌های عینی برای به‌راه انداختن یک جنبش توده‌ای سراسری مبارزاتی را فراهم کرده و پاسخ می‌طلبد.

بحران‌ها نقاطی هستند که اگرچه عمدتاً با یک یا چند گسل از مجموع گسل‌های اجتماعی تعمیق شده و پیوند می‌خورند اما از قضا، بیش از پیش، درهم‌تنیدگی تمامی تضادها و گسل‌های اجتماعی را نشان می‌دهند. بحران‌ها، برای ما کمونیست‌ها فرصت افشاکردن و نشانه رفتن تمامی این تضادها و تمامیت ساختار تولید و بازتولید ستم و سلطه را فراهم می‌کنند. همچنان که مجال و زمینه بیشتری برای متحد کردن توده‌هایی را می‌دهند که روی تیغه این گسل‌ها قرار داشته و از آن‌ها رنج می‌برند. اما این افشاگری و راهگشایی را نمی‌توان و نباید به یکی از مظاهر این سیستم یا حول «مطالبه‌گری» و مطالباتی از قبیل آنچه در بیانیته ضد کرونایی آمده است محدود کرد. در این افشاگری از دل بحران موجود، با تشریح ارتباط این گسل و ستم با سایر گسل‌های اصلی جامعه و سپس ربط همه آن‌ها به اساس ساختار ستم‌گرانه شیوه تولید سرمایه‌داری و دولت دیکتاتوری بورژوازی حامی و مجری آن، باید به سوال استراتژیک «معضل چیست؟ راه حل چیست؟» رسید و راه حل واقعی، ممکن و مطلوب انقلاب کمونیستی را پیش گذاشت.

چنان‌که که در بیانیته انقلاب آمده است، ما کمونیست‌های متشکل در حزب کمونیست ایران (م.م) حتا هنگام اتحاد بر سر اصول حداقلی این بیانیته و

خشونت علیه زنان نیز همراه آن بالا رفت. در فرانسه در هفته اول اعمال محدودیت خروج از خانه آمار خشونت خانگی تا یک سوم افزایش داشت. استرالیا نیز از افزایش ۷۵ درصدی جستجو در اینترنت از سوی کسانی که احتمالاً قربانی خشونت خانگی بوده‌اند خبر داده است. فرانسیسکا گیفی، وزیر امور خانواده آلمان ضمن هشدار درباره خطر تشدید خشونت خانگی در بحران کرونا، می‌گوید از ایالت‌های مختلف اخبار متفاوتی می‌رسد: «در مناطق روستایی و کشاورزی که فضاها بزرگ‌ترند و افراد می‌توانند بیرون بروند و هوایی بخورند، دعوا و درگیری به‌اندازه محیط‌های تنگ و بسته نیست». در بریتانیا از آغاز قرنطینه، تماس‌های تلفنی و آنلاین با خط مشاور برای گزارش دادن خشونت خانگی، ۲۵ درصد افزایش یافته است. این افزایش در ایتالیا هم دیده می‌شود.

رییس اتحادیه انجمن‌های زنان ترکیه می‌گوید: «ترکیه، کشوری است که در آن زنان به‌خاطر تقاضای طلاق به‌قتل می‌رسند. خشونت مردان قبلاً هم در سطح بالایی قرار داشت و رکود اقتصادی ناشی از اپیدمی و وضعیت تنش‌آمیز می‌تواند باعث افزایش خشونت علیه زنان شود. ما کشوری هستیم که در آن مردان وقتی از رییس خود عصبانی می‌شوند، زنان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند.»

در مالزی از ابتدای قرنطینه، میزان خشونت‌های خانگی ۵۰ درصد افزایش داشته است. وزارت امور زنان مالزی در صفحه فیس‌بوک رسمی این وزارتخانه، به زنان این کشور توصیه کرد در زمان قرنطینه خود را برای مردانشان آرایش کنند و برای سرگرمی مردان، ابایی نداشته باشند که مثل شخصیت‌های انیمیشن حرف بزنند! موج اعتراض‌ها باعث حذف این توصیه‌ها از فیس‌بوک این وزارتخانه شد.

بهزاد وحیدنیا، دبیرکل مشاوره و امور روان‌شناختی بهزیستی ایران گفته: «میزان تماس‌های زوجین مربوط به اختلافات خانوادگی در دوران قرنطینه و کرونا با صدای مشاور بهزیستی با شماره ۱۴۸۰ نشان می‌دهد آمارهای اختلافات بین زوجین، سه برابر افزایش یافته است.»

آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل گفت به‌دنبال تعطیلی‌های ناشی از ویروس کووید-۱۹، بسیاری از زنان در خانه‌شان که قرار است امن‌ترین محل برایشان باشد، با خشونت مواجه‌اند. البته باید توجه داشت که این ارقام فقط موارد گزارش شده است و همان‌طور که می‌دانیم بسیاری از این موارد اصلاً

نکاتی دربارهٔ ...

حول هفت توقف و ضرورت سرنوشتی انقلابی جمهوری اسلامی جهت تحقق این توقف‌ها، فعالیت خود را در مسیر پیش‌برد انقلاب مد نظرمان و جامعهٔ مورد نظرمان در جمهوری سوسیالیستی نوین ایران متمرکز خواهیم کرد. اما ایجاد چنین اتحاد گسترده‌ای حول مبارزه علیه گسل‌های اساسی که کارکرد نظام سرمایه‌داری و حاکمیت جمهوری اسلامی به وجود آن‌ها بستگی دارد را در مسیر به‌راه انداختن جنبشی برای این انقلاب ضروری دانسته و برآنیم که از این طریق می‌توان و باید جهت و پویای مبارزات توده‌ها علیه حکومت را در مدار و مسیر خدمت به انقلاب کمونیستی جهت‌دهی و سازمان داد. ■

پیروت - صلاح قاضی‌زاده

پانوش:

- 1- <https://www.radiozamaneh.com/496250>
- 2- <https://cpimlm.org/wp-content/uploads/2019/11/7%D8%AA%D9%88%D9%82%D9%81.pdf>
- 3- <https://cpimlm.org/wp-content/uploads/2019/04/manifest.pdf>
- 4- <https://cpimlm.org/wp-content/uploads/2019/04/constitution.pdf>

گزارش داده نمی‌شوند یا در نقاط زیادی چنین رفتارهایی اصلاً مصداق خشونت تعریف نمی‌شوند. همچنین علاوه بر تشدید خشونت علیه زنان، با توجه به وضعیت اقتصادی و بالا رفتن نرخ بیکاری ناشی از کرونا، زنان در صف اول اخراج از کار و بیکارسازی‌های گسترده خواهند بود.

چرا وقوع یک همه‌گیری جهانی و یا به‌طور کلی وقوع هر بحرانی در جهان، تبدیل به بستری می‌شود برای فشار مضاعف بر زنان؟ محدودیت‌های اجتماعی که به‌دلیل شیوع ویروس کرونا اعمال شده‌اند، نه‌تنها خشونت خانگی بر زنان را افزایش داده بلکه بالا رفتن انتظار مردها و فرزندان خانواده از زنان نیز به فشار مضاعفی بر آنان تبدیل شده است.

وخامت اوضاع اقتصادی، نگرانی از آینده‌ای مبهم، تصور از دست‌دادن شغل و مواجهه با مشکلات فراوان مالی یکی از دلایل افزایش اختلافات در خانواده‌ها است. در کشورهایی که بار اقتصادی خانواده، بیشتر بر دوش مردان است، خالی شدن سفره ارتباط مستقیم با خشونت خانگی دارد. کارگران روزمزد و صاحبان شغل‌هایی مشابه این که بیکار شده‌اند به‌دلیل ناامیدی از آینده‌ای تاریک، دچار افسردگی شده‌اند. افراد افسرده وقتی که هنوز در مراحل اول این بیماری هستند با کوچک‌ترین تنش‌های عکس‌العمل‌های خشونت‌آمیز نشان می‌دهند. کوچک بودن خانه‌ها و نبود حریم خصوصی کافی، سروصدا و نداشتن امکان تفریح و سرگرم شدن که پیش از این در بیرون از خانه فراهم بود، یکی دیگر از دلایل اصطکاک و تنش منجر به خشونت در میان خانواده‌ها است.

ترس از اپیدمی و ابتلا به کووید ۱۹ یکی دیگر از علل خشونت خانگی است که به اشکال مختلف بروز پیدا می‌کند. بیشترین شکایت ثبت شده در مراکز مشاوره در دوران قرنطینه، موضوع رابطه جنسی است. در خانه ماندن اجباری توقع زوجها را برای داشتن رابطه بالا برده است. ممانعت و مخالفت یکی از طرفین (اغلب زنان) به‌دلیل ترس از امکان انتقال کرونا، باعث خشونت فیزیکی بر زنان شده است. ذکر این موارد به‌معنای توجیه خشونت بر زنان نیست بلکه بیان عواملی است که بر بستر ریشه‌های ستم بر زن در جامعه طبقاتی، زنان را به مرکز بحران کرونا می‌کشاند.

در جامعه سرمایه‌داری در کنار اصل مقدس مالکیت خصوصی، اصل مقدس بودن خانواده هم وجود دارد. خانواده پدرسالار بخشی از سیستم است و ساختار قدرت در خانواده و فرودستی زن نسبت به مرد، ستم و اعمال خشونت مرد بر زن، بیانگر موقعیت زن در کلیت جامعه و جزئی جدانشدنی از سیستم هستند. شیوه تولید سرمایه‌داری، رابطه تولید کالایی است و روابط پدرسالارانه ریشه در همین روابط تولید کالایی دارد و درنهایت به آن خدمت می‌کند. این روابط در سرمایه‌داری روابطی حاشیه‌ای و قابل اصلاح نیستند بلکه یک شالوده سیستم را تشکیل می‌دهند. بنابراین، یک زن فارغ از این‌که کجای جهان باشد حتی هنگام تولد وارد بخشی از این روابط نابرابر و ستمگرانه می‌شود. دنیایی که زن را به ابرّه جنسی تقلیل می‌دهد و انسانیت او را انکار می‌کند.

زن به‌عنوان حلقه پایین زنجیره قدرت در جامعه تعریف شده و به میدان انتقام‌جویی اثرات سیاسی، اجتماعی، ایدئولوژیک و... سیستم تبدیل شده است. کرونا روند معمول امور را مختل کرده و فشارهای متعددی بر زندگی میلیاردها انسان وارد کرده است. انتقام بخشی از این فشارها از زنان گرفته می‌شود و آمار خشونت خانگی افزایش می‌یابد. عرصه زندگی اجتماعی زن به عرصه مبارزه ایدئولوژیک بنیادگرایان دینی و فاشیست برای تثبیت قدرت و مفاهیم‌شان هم بدل شده است. به‌عنوان مثال در امریکا، در زمان شیوع کرونا با حمله به مراکز سقط جنین در برخی ایالت‌ها و بستن آن‌ها و در نتیجه محروم کردن زنان از پایان دادن به بارداری، شرایط سخت را برای زنان سخت‌تر کرده است.

تحلیل روابط اساسی و قانون‌مندی‌های این سیستم نشان می‌دهد که از بین بردن ستم بر زن در این سیستم ممکن نیست. در این سیستم، خشونت سازمان‌یافته علیه زن گسترده است اما چنان با کلیت استثمار و ستم‌های موجود درهم تنیده است که مبارزه با آن مبارزه‌ای درخود نیست و بدون مبارزه برای رهایی کل بشریت و بدون پرداختن به پایه‌های تاریخی-سیاسی آن فقط به تحکیم قدرت‌های موجود خواهد انجامید. ■

تئوری‌های توطئه، «قطعیت» فاشیستی، فلج لیبرالی یا برخوردی علمی برای تغییر جهان

باب آواکیان^۱

تکامل بیشتر علم انقلاب است، می‌گوید علم صرفاً عقیده‌آین و آن نیست. بلکه فرآیندی است که مستلزم کاوش و تحقیق در مورد واقعیت و سیستماتیزه کردن چیزهایی است که در این روند آموخته می‌شود. او تأکید می‌کند: «علم فرآیند متکی بر شواهد است» و علم کاملاً متفاوت از دین و کشف و شهود عرفانی و این قبیل چیزهاست که سعی می‌کنند با فراخواندن نیروهای خیالی واقعیت را شرح دهند. در علم، بر خلاف دین و عرفان، داشتن شواهد اثباتی اجباری است. علم مستلزم شواهد است. اگر کسی بر اساس وجود شواهد انکارناپذیر دست به قضاوتزند و اگر ادعاهای آدم‌ها را بدون این‌که آن‌ها را بر اساس شواهدی که واقعیت نشان می‌دهد محک‌نزند، مستعد آن است که هر چیزی را بپذیرد و باور کند! یا آن‌طور که آردی اسکای بریک شرح می‌دهد: بدون علم می‌تواند افکار شما را به راحتی بازی دهند و شما قادر نخواهید بود بفهمید که چی درست است و چی غلط و قادر به تمیز دادن حقیقت از دروغ نخواهید بود.^۲

اسکای بریک تأکید می‌کند که علم چیز رازآلودی نیست و هر کسی می‌تواند آن را آموخته و به کار برد. او همچنین در مورد وجود علم بد هشدار می‌دهد (از جمله، علم بدی که برای مقاصد تبعیض‌نژادی به کار برده می‌شود) و می‌گوید، هر کسی می‌تواند و باید علم خوب را - یعنی روش‌های درست علمی را - برای درک واقعیت و افشا و طرد کردن علم بد به کار برد. همان‌گونه‌که وی خیلی ساده و پایهای می‌گوید: «در هر زمینه‌ای، می‌خواهد درمان یک بیماری باشد یا ایجاد یک جامعه بهتر، ما نیازمند فرآیند علمی متکی بر شواهد هستیم».^۳

ضدیت با روش و رویکرد علمی - و انکار امکان رسیدن به حقایق مهم از طریق کاربرد این روش و رویکرد، فقط می‌تواند به نتایج بد و برخی اوقات خیلی بد منجر شود و مردم را دچار همه نوع نادانی و جهل و پیش‌داوری کرده و آنان را از قدرت درک و تغییر جهان بر مسیر اساساً مثبت محروم کند.

زمانی که، به‌طور مثال «جوناس سالک» اعلام کرد که بالاخره واکسنی را برای درمان ویروس وحشتناک فلج اطفال کشف کرده است، آیا واکنش بایستی این می‌بود که حتی بدون واریسی آن، با شک و تردید به آن نگریده شده و آن ادعا یکسر مردود شمرده می‌شد؟ آیا وقتی (و اگر) واکسنی برای ویروس کووید ۱۹ کشف شود مردم باید آن را رد کنند؟ نمونه‌هایی از این دست بی‌نهایت هستند و می‌توان آن‌ها را برشمرد. لازم است که نکته مهمی را که آردی اسکای بریک تأکید داشت، دوباره تکرار کنیم: خواه شما می‌خواهید یک بیماری را درمان کنید و یا جامعه بهتری بسازید، شما به فرآیند علمی مبتنی بر شواهد نیاز دارید. ■

پانوش:

۱- باب آواکیان. ۲ آوریل ۲۰۲۰. این مقاله نسخه کوتاه از مقاله «حقیقت ساده و بنیادین است» Conspiracy Theories, Fascist "Certitude", Liberal Paralysis OR A Scientific Approach to Changing the World.

۲- علم و انقلاب: درباره اهمیت علم و به کاربست علم در رابطه با جامعه، سنتر نوین کمونیسم نوین و رهبری باب آواکیان. مصاحبه‌ای با آردی اسکای بریک.

۳- همان‌جا
- اسکای بریک دانشمند زمین‌شناسی و بیولوژی تکاملی و مبلغ کمونیسم نوین است. همچنین نویسنده کتاب بسیار مهم «علم فرگشت و افسانه خلقت» (۲۰۰۶) است. در این مصاحبه اسکای بریک به تفصیل توضیح می‌دهد که باب آواکیان تجربه تاریخی جنبش کمونیستی را جمع‌بندی کرده و از طیف وسیع تجارب بشری بهره گرفته و کمونیسم نوین را سنتر کرده است. او می‌گوید، کمونیسم نوین تجسم جهش بیشتری در به کاربست یک روش و رویکرد علمی در جواب به این مساله است که چگونه می‌توان به‌واقع جامعه و جهان بهتری را به وجود آورد که نشانی از ستم و استثمار در آن نباشد. وی می‌گوید، کمونیسم نوین تئوری کمونیستی است که تا پیش از این تکامل یافته بود اما همچنین جهش کیفی به‌ورای آن بوده و به‌طور مهمی گسست از آن نیز هست. این سنتر، کمونیسم را بر پایه‌ای علمی‌تر و منسجم‌تر قرار داده است. باب آواکیان در شماری از آثارش در مورد کمونیسم نوین بحث می‌کند: به‌ویژه در کتاب کمونیسم نوین (علم، استراتژی، رهبری برای یک انقلاب واقعی) و ایجاد یک جامعه بنیاداً نوین در راه رهایی واقعی) و کتاب گشایش‌ها (گشایش تاریخی توسط مارکس و گشایش بیشتر توسط کمونیسم نوین: یک چکیده).

کتاب «علم و انقلاب» (مصاحبه‌ای با آردی اسکای بریک) و دو کتاب کمونیسم نوین و گشایش‌ها در وبسایت زیر به فارسی موجود هستند: www.epiml.org

بحران ویروس کرونا اهمیت علم و روش و رویکرد علمی را در فهم و تغییر جهان به‌شدت برجسته کرده است. اما شیوه فکر کردن (یا نکردن) مردم توسط آموزشی که دیده‌اند شکل گرفته است و این معضل بسیار بزرگی است. بسیاری از "لیبرال‌ها" و "مترقی‌ها" سالیان دراز خود را الاف مقوله‌های مسخره‌ای کرده‌اند از جمله این‌که «چطور کسی می‌تواند بگوید واقعا حقیقت چیست و اصلاً کسی نباید بگوید که حقیقت او بزرگ‌تر از حقیقت دیگران است» و غیره. در مقابل، نیروهای فاشیست که به‌واقع ذهنیت عصر تاریکی را دارند، در مورد «حقیقی» بودن انواع و اقسام تئوری‌های توطئه جنون‌آمیز که مروج «ارزش‌ها» و اهداف فاشیستی هستند، قطعیت اعتقادی دارند.

به‌عبارت دیگر، گرایش‌های کلی مهم در جامعه این‌ها هستند: کسانی که بیشتر از همه قطعیت اعتقادی دارند کسانی هستند که بیشتر از همه با واقعیت بیگانه‌اند. امری که موقعیت را پیچیده‌تر کرده و بُعد مضاعفی به مساله می‌افزاید این است که بسیاری از توده‌های تحتانی که به‌شدت با «ارزش‌ها» و اهداف فاشیست‌ها مخالفند و در هیچ چیز آن سهم نیستند اما این‌ها هم که به شدیدترین وجه در این سیستم تحت ستم هستند به علم مشکوک‌اند و گرایش دارند که تحلیل علمی و هر تحلیلی که بر علم استوار است را رد کنند. و همین مساله آنان را در مقابل هر ایده غلط و مضر و انواع «تئوری‌های توطئه» آسیب‌پذیر می‌کند. از جمله این‌که، «همه‌چیز دست خداست» و آدم‌ها کاری نمی‌توانند بکنند.

راه جواب دادن به این وضعیت آن نیست که دست از تلاش برای درک واقعیت بکشیم یا صرفاً دنبال هر چیزی که به عقل جور در می‌آید یا از طرف کسی که به او اطمینان داریم گفته شده بیفتیم یا چیزی را باور کنیم که حداقل برای مدتی به ما راحتی خیال می‌دهد.

حقیقت بودن هر مساله‌ای مربوط به آن نیست که چه کسی آن را گفته یا این‌که شما نسبت به آن چه احساسی دارید. این‌که منبع مطلبی کسی باشد که شما از او خوشتان می‌آید آن مطلب را مترادف با حقیقت نمی‌کند. یا برعکس، منبع کسی است که از او خوشتان نمی‌آید آن مطلب را خلاف حقیقت نمی‌کند. و حقیقت «مسابقه محبوبیت» نیست. باور عده کثیری نسبت به یک امر آن را مترادف با حقیقت نمی‌کند و اگر فقط برخی از مردم به امری باور داشته باشند آن را خلاف حقیقت نمی‌کند.

حقیقت، مقوله‌ای عینی است. این به‌معنای آن است که حقیقت بودن یا نبودن هر چیزی وابسته به این است که آیا منطبق بر واقعیت عینی هست یا خیر. (در برخی سطوح، حقیقت امری واضح است. برای مثال این حقیقت که باران سختی می‌بارد و شما برای هر مدت زمانی زیر آن باشید خیس می‌شوید. اما سطوح عمیق‌تری هم هست که کشف حقیقت آن‌ها پیچیده‌تر است و نیازمند دانش تکامل‌یافته‌تری است. برای مثال، علت بارش باران چیست؟ چرا این‌جا باران می‌آید ولی جاهای دیگر نمی‌آید و غیره. اما تمام این سطوح در یک واقعیت مشترک‌اند و آن این‌که حقیقت بودن یا نبودن هر چیزی وابسته به این است که آیا منطبق بر واقعیت عینی هست یا خیر.)

برای متمایز کردن دروغ از حقیقت و برای این‌که به درک مستحکمی از مسائل برسیم، باید روش و رویکرد علمی به کار ببریم و هر آن‌جا که می‌توان قطعیت علمی مسائل را تثبیت کنیم باید این کار را بکنیم.

آردی اسکای بریک، دانشمند تعلیم‌دیده‌ای که معتقد است کمونیسم نوین

چرا منصور حکمت نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان ما را نفهمیده است؟

در قسمت قبلی این سلسله مقالات دیدیم که چرا نگاه منصور حکمت و طرفدارانش به نظام سرمایه‌داری، یک نگرش نادرست و قسمی است و از این نظر در ضدیت با نظرات مارکس دربارهٔ سرمایه‌داری و کتاب سرمایه قرار دارند.^۱ این بحث را با تشریح زاویه دیگری از کمبود و اشکال اساسی درک و نگاه حکمت از نظام سرمایه‌داری در زمانه ما یعنی سرمایه‌داری امپریالیستی پی می‌گیریم.

منصور حکمت در دورهٔ پایان کار فکری و سیاسی‌اش اساساً به مقولهٔ امپریالیسم باور نداشت. در سند «یک دنیای بهتر» (برنامه حزب کمونیست کارگری) فقط در دو جا از کلمهٔ امپریالیسم استفاده کرد. یک بار در نقد چیزی که آن را «کمونیسم جهان سومی» می‌نامید و از زبان آن‌ها گفت: «خروج از سلطهٔ سیاسی علنی قدرتهای امپریالیستی» (ص ۳۵۲) و بار دیگر در بخش مربوط به روابط بین‌المللی که خواستار «تلاش برای لغو همهٔ نهادهای و پیمانهای مراجع بین‌المللی امپریالیستی» شده است. (ص ۳۸۸) به عبارت دیگر امپریالیسم را به عنوان یک سیاست و شکلی از روابط بین‌المللی دیده است نه آن‌چنان که لنین از واقعیت حرکت و تغییرات کیفی سرمایه‌داری عصر ما یعنی سرمایه‌داری امپریالیستی تحلیل کرد.

رگه‌های بحث دربارهٔ پدیده‌ای به نام امپریالیسم در آثار مارکس و انگلس به ویژه در مباحث مربوط به تمرکز سرمایه دیده می‌شود. اما امپریالیسم به عنوان مرحلهٔ تاریخی از حرکت نظام سرمایه‌داری در ابعاد جهانی، به طور مشخص از سال‌های آخر قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم رشد و نمو پیدا کرد. این لنین بود که در سال ۱۹۱۶ در جزوهٔ **امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری** این تغییر کیفی در نظام سرمایه‌داری را صورت‌بندی کرد. بدون در نظر گرفتن قانون‌مندی‌ها و ویژگی‌های حرکت سرمایه و عملکرد جهانی آن در عصر امپریالیسم، نمی‌توان نظام سرمایه‌داری را به طور همه‌جانبه فهمید و تحلیل کرد. در نتیجه، امکان ارائهٔ یک بدیل و راه حل واقعی برای گسست از این نظام و حرکت به سمت یک نظام تولیدی-اجتماعی بنیاداً متفاوت هم وجود نخواهد داشت. و این دقیقاً کاری است که تفکر منصور حکمت، برنامهٔ سیاسی مورد نظر او و جامعهٔ «سوسیالیستی» که مدعی آن هستند، انجام می‌دهد. آن‌ها قادر به شناخت صحیح و همه‌جانبهٔ سرمایه‌داری، سرمایه‌داری عصر ما (امپریالیسم) نیستند و در نتیجه از ترسیم آلت‌رناتیو واقعی رها شدن از سرمایه‌داری هم عاجزند.

پایه‌های یک درک غلط

حکمت در دههٔ ۶۰ و پیش از انحلال کامل مفاهیم تئوریک و سیاسی مارکسیستی و بدل شدن به یک سوسیال دمکرات متعارف، در برخی از آثار و نوشته‌های اولیه‌اش می‌کوشید به بحث امپریالیسم لنین، سرمایه‌داری امپریالیستی و کارکرد و عملکرد آن در نظام تولیدی و اجتماعی ایران بپردازد. چیزی که آن را با عنوان «سرمایه‌داری وابسته» تعریف می‌کرد و از آغاز دههٔ هفتاد به کل از بحث‌های او حذف شد. اما عناصر غلط در مورد امپریالیسم در همان بحث‌های دههٔ شصت حکمت هم موجود بودند.

ناتوانی منصور حکمت در فهم سرمایه‌داری امپریالیستی به مبانی غیر مارکسیستی تفکر او، به ویژه فهم غلطش از جوهر و چیستی نظام سرمایه‌داری برمی‌گردد. او تضاد اساسی سرمایه‌داری (تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی) و قوهٔ محرکهٔ این نظام (تضاد بین سازمان‌یافتگی (ارگانیزاسیون) در تولید و هرج و مرج (آنارشی) در بازار) را ندیده و سرمایه‌داری را به تضاد کار و سرمایه تقلیل می‌دهد. حکمت تلاش دارد امپریالیسم را چه در سطح جهانی و چه در کشورهای تحت سلطه از همین زاویه یعنی «چپاول کارگران» و تقابل کار و سرمایه توضیح بدهد. او نتیجه می‌گیرد که: «تولید فوق سود امپریالیستی از طریق صدور سرمایه، این است محور اساسی تئوری امپریالیسم لنین». (نظری به تئوری مارکسیستی بحران ص ۱۴۱) و «تولید فوق سود امپریالیستی بر مبنای استثمار کار ارزان و بازتولید شرایط اقتصادی و سیاسی لازم آن است. این جوهر عملکرد امپریالیسم در کشور تحت سلطه است». (همان ۱۴۶) به عبارت دیگر، حکمت معتقد است سرمایه در

مرزهای درونی‌اش دچار اشباع و بحران ناشی از گرایش نزولی نرخ سود شده و برای حل این تضاد به بازارهای بیرونی و به ویژه نیروی کار ارزان آن چشم می‌دوزد. اما لنین چه گفت و چگونه تحلیل کرد؟ این درست است که سرمایه‌گذاری سودآور در کشورهای پیشرفته محدود شد و بورژوازی در مقیاسی کیفیتاً بزرگ‌تر نیازمند حرکت به سوی کشف و توسعهٔ بازارهای خارجی برای صدور سرمایه بود. اما خود این مساله ناشی از به وجود آمدن حد بالایی از رشد و تراکم سرمایه و شکل‌گیری مقولهٔ «انحصارات» بود. لنین جوهر سرمایه‌داری را انحصار و سرمایه انحصاری می‌داند و می‌نویسد: «پیدایش انحصار که معلول تمرکز تولید است، به طور کلی قانون عمومی و اساسی مرحلهٔ کنونی تکامل سرمایه‌داری است» (امپریالیسم ص ۲۲) و «جان‌نشین شدن انحصار به جای رقابت آزاد، جنبهٔ بنیادی و جوهر امپریالیسم است». (امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم) به عبارت دیگر، خود تلاش برای کسب فوق سود امپریالیستی از طریق صدور سرمایه، معلول پدیدهٔ دیگری یعنی انحصار است که در روند حرکت سرمایه به سمت تمرکز و در اثر فشارهای ناشی از تضاد آنا‌رشی ارگانیزاسیون و رقابت ایجاد می‌شوند.

تأکید بر مسالهٔ انحصارات و پیامدهای نشأت گرفته از نیروی محرکهٔ سرمایه‌داری در شکل‌گیری مرحلهٔ امپریالیستی، به معنای انکار این حقیقت نیست که «سرمایه به دنبال تولید و کسب سود از طریق فوق استثمار امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه است». قطعاً بورژوازی امپریالیست در جریان صدور سرمایه به کشورهای پیرامونی به دنبال کسب سود حداکثری است. اما بحث بر سر دینامیک‌های سرمایه و سرمایه‌امپریالیستی است و جبری که از دل این نیروی محرکه برآمده و سرمایه را به قول مارکس تا آن سوی دیوار چین هم می‌برد. این نیروی محرکه، تضاد کار و سرمایه و «میل سیری‌ناپذیر بورژوازی به استثمار کار مزدی» نیست. بلکه فشار ناشی از تضاد آنا‌رشی ارگانیزاسیون است که در کل پیکر شیوهٔ تولید سرمایه‌داری در هیئت قانون «گسترش بیاب یا بمیر» خود را فشرده می‌کند.

همین جبر و فشار ناشی از آن است که قدرت‌های امپریالیستی و بلوک‌های سرمایه‌داری را ابتدا به تقسیم تمام جهان به مناطق تحت نفوذ و سلطه و سرمایه‌گذاری‌شان وامی‌دارد. در ادامه وقتی این تقسیم تمام شد، به شکل رقابت بر سر بازتقسیم جهان خود را نشان می‌دهد. قدرت‌های امپریالیستی در این روند است که به مسالهٔ رقابت‌های سیاسی و اقتصادی حاد و نهایتاً به جنگ و جنگ‌های امپریالیستی وادار می‌شوند. امپریالیسم یعنی جنگ و لنین جزوهٔ تاریخی‌اش را در تشریح علل و ریشه‌های بروز جنگ جهانی اول نوشت و آن را توضیح داد. (امپریالیسم بالاترین... ص ۱۸۵) اما شما در تحریفات ضد لنینی منصور حکمت از امپریالیسم، هیچ توضیح روشنگری دربارهٔ رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی و تأثیر آن بر اوضاع جهان و جنگ‌های امپریالیستی و فشاری که از دل ضرورت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی برآمده و این جنگ‌ها را محتمل می‌کنند، نمی‌بینید!

امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه

در برنامهٔ حزب کمونیست کارگری و اندیشهٔ منصور حکمت چیزی به نام استقلال سیاسی و اقتصادی از نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی مطرح نشده است. گویی می‌توان اقتصاد سوسیالیستی را بدون گسست کامل از بندهای وابستگی اقتصادی به نظام سرمایه‌داری جهانی بنا کرد. عدم وجود چنین فاکتوری در برنامهٔ کمونیسم کارگری، صرفاً یک کمبود سیاسی نیست. بلکه بیانگر محدودیت‌ها و اشکالات نگاه حکمت و کمونیسم کارگری به دو مقولهٔ سرمایه‌داری در عصر ما و بدیل آن یعنی سوسیالیسم است. در فصل‌های بعدی این سلسله مقالات نشان خواهیم داد که چرا «سوسیالیسم» مورد نظر حکمت و حکمتیست‌ها (که چیزی جز نوعی سوسیال دمکراسی رفرمیستی نیست)، اساساً نمی‌خواهد به مقولهٔ استقلال سیاسی و اقتصادی بپردازد و اصولاً نیازی هم به پرداختن به چنین پدیده‌ای نمی‌بینند. در تفکر متأخر منصور حکمت چیزی به نام ستم ملی در ابعاد جهانی میان ملل امپریالیست و ملل تحت ستم وجود ندارد و سرمایه در همه‌جا تبارزات و ویژگی‌های یگانه‌ای دارد. پس لازم نیست وقت طبقهٔ کارگر را با

«دغدغه‌های بورژوازی ناسیونالیست جهان سومی» و مفاهیمی چون «مبارزه ضد امپریالیستی» یا «اقتصاد مستقل از سرمایه جهانی» بگیریم! در اقتصاد سیاسی حکمتیستی، رقابت میان بلوک‌های انحصاری سرمایه و قدرت‌های امپریالیستی و ریشه‌یابی دلایل اقتصادی و زیربنایی نظامی‌گری امپریالیست‌ها جایی ندارد. گویی در جهانی بدون دو جنگ جهانی با هفتاد میلیون کشته و ده‌ها جنگ و مناقشه گرم و سرد امپریالیستی زندگی می‌کنیم. هم‌چنان‌که اساسا در سیاست و استراتژی منتج از تحلیل حکمتیستی، دیدار و همکاری با امپریالیست‌های ناتو و اتحادیه اروپا و حتی مایک پومپئو و سفیر اسرائیل ایرادی ندارد و احتمالا یک اصل «پرولتاری» است!^۲

حکمت در دهه ۱۳۶۰ معتقد بود «سرمایه‌داری وابسته، سرمایه‌داری عصر امپریالیسم در کشور تحت سلطه است. این بدان معنی است که... حرکت کل سرمایه اجتماعی در کشور، در جهت پاسخگویی به نیازهای جهانی سرمایه انحصاری، با توجه به تقسیم مشخص جهان به کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه، در سطوح اقتصادی و سیاسی شکل می‌گیرد» (اسطوره بورژوازی ملی مترقی ۱ ص ۲۴) و «اساس تولید سرمایه داری در کشور تحت سلطه، تولید فوق سود امپریالیستی بر مبنای استثمار کار ارزان و بازتولید شرایط اقتصادی و سیاسی لازم آن است. این جوهر عملکرد امپریالیسم در کشور تحت سلطه است... اساس حرکت سرمایه انحصاری در بازار داخلی کشور تحت سلطه، تولید فوق سود امپریالیستی است... و در واقع تقسیم کاری که تولید اجتماعی در کشور تحت سلطه در هر دوره معین به خود می‌پذیرد از آن رو است که این تقسیم کار، مساعدترین چهارچوب را برای استفاده سودآور از نیروی کار ارزان برای سرمایه انحصاری و از این طریق کل سرمایه اجتماعی در بازار داخلی فراهم می‌آورد، تقسیم کاری که ارزش اضافه لازم از نظر نرخ و حجم را برای تأمین نیازهای سرمایه در پروسه انباشت با سهولت بیشتری به دست می‌دهد». (نظری به تئوری مارکسیستی بحران. ص ۱۴۶)

اما عملکرد سرمایه امپریالیستی در کشورهای پیرامونی و رابطه این دو دسته کشور در زمانه ما، بسیار فراتر و پیچیده تر از تبیین‌های سطحی و اکونومیستی حکمت و حکمتیست‌ها است. امپریالیسم را نمی‌توان به سیاست «چپاول نیروی کار ارزان در کشورهای جهان سوم» فرو کاست. امپریالیسم چنان‌که لنین گفت، صرفاً بسط قوانین سرمایه‌داری در عصر رقابت آزاد به گستره جهانی نیست. بلکه دوره جدیدی از عملکرد و حرکت شیوه تولید سرمایه‌داری در سطح جهانی است. درست است که سرمایه در مرحله امپریالیستی، قوانین ذاتی و بنیادین خودش را نقض نمی‌کند، اما امپریالیسم بیانگر جهش کیفی در این قانون‌مندی‌ها و شاکله‌های آن در ابعاد بین‌المللی است. لنین پنج ویژگی اصلی سرمایه‌داری امپریالیستی را چنین تعریف کرد که: (۱) تمرکز عالی تولید و سرمایه تا سطح انحصارات، (۲) درهم‌آمیزی سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی و ایجاد آلیگاریشی مالی براساس سرمایه مالی، (۳) عمده شدن صدور سرمایه به‌جای صدور کالا، (۴) تقسیم جهان میان قدرت‌های امپریالیستی و (۵) به اتمام رسیدن تقسیم جهان و بازتقسیم مجدد آن. (امپریالیسم بالاترین مرحله... ص ۱۳۵) سرمایه امپریالیستی تضادها و بحران‌های سرمایه‌داری عصر رقابت آزاد را در ابعاد بی‌مانند و کیفی‌تر و شدیدتر و حادث‌تری بازتولید کرده و به جنگ و نظامی‌گری امپریالیستی منتهی می‌شود.

علاوه بر این‌ها سرمایه‌داری امپریالیستی یک رابطه تولیدی جدید است که تولید کالایی و تولید اجتماعی را در مقیاس جهانی برای نخستین بار متحقق کرده و کل اقتصاد جهان را در روندهای واحدی از تولید و انباشت سرمایه به هم پیوند می‌زند. یک رابطه تولیدی (نه فقط رابطه سیاسی) جدید در سطح جهانی که به‌شکل تقسیم جهان میان ملل امپریالیستی و ملل تحت سلطه (پیرامونی، جهان سوم) خود را نشان می‌دهد. این شمایل و قطب‌بندی جدید، جایگاه مرکزی را در تولید و انباشت ارزش اضافه و سرمایه در کشورهای امپریالیستی بازی می‌کند. آن‌چنان‌که ریموند لوتا در اثر شگرفش آمریکا در سراسیب گفت: «مساله نه نقش کمی سرمایه‌گذاری [کشورهای امپریالیستی در] جهان سوم بلکه نقش کیفی آن‌ها در روند کلی انباشت است و این‌که چه امکاناتی را به امپریالیست‌ها می‌دهد. مافوق سودهایی که از کشورهای عقب افتاده و مستعمره استخراج می‌شوند، یک شرط اساسی و ضروری برای فعالیت کلی سرمایه امپریالیستی هستند» (ص ۸۷) توانایی سرمایه امپریالیستی در گسترش سودآور دامنه‌اش به جهان سوم، یک

شرط لازم و تعیین‌کننده برای توسعه و تجدید سازماندهی کلی سرمایه است. درک صحیح از خصلت همه‌جانبه نفوذ امپریالیستی در جهان سوم و اهمیت آن، خط تمایز مهمی بین یک درک علمی از توسعه امپریالیستی و دیگر دیدگاه‌ها در این مورد است. هرگونه تئوری که می‌خواهد انباشت امپریالیستی را مورد بررسی قرار دهد باید تشخیص دهد که سرمایه مالی نقش فرماندهی را در اقتصاد بازی می‌کند و نیروی حرکت در هر دو کشورهای امپریالیستی و وابسته را تولید می‌کند. این کیفیت جدید نه‌فقط بر ساختار اقتصادی کشورهای تحت سلطه بلکه بر ساختار اقتصادی کشورهای مرکزی سرمایه‌داری و قدرت‌های امپریالیستی هم تأثیر می‌گذارد. سودآوری سرمایه‌گذاری در بازارهای داخلی، عمدتاً به وسیله شیوه تولیدی بین‌المللی تعیین می‌شود و توسعه در خارج از مرزها و در عرصه بین‌المللی، شالوده‌های روند حرکت اقتصاد آن‌ها است. سرمایه، دیگر نمی‌تواند در درون یک چارچوب ملی، به‌شکل کامل تجدید سازماندهی شود و پیشرفت مستمر انباشت، به توسعه سرمایه در سطحی جهانی و به امنیت عرصه بین‌المللی وابسته است. (آمریکا در سراسیب ص ۸۳)

امپریالیسم همچنین فعل و انفعال بین کشورهای پیشرفته و تحت ستم را تعیین می‌کند. به این معنی که اولاً امپریالیست‌ها مستقیماً مالک بسیاری از بنگاه‌ها و شاخه‌های تولیدی اصلی و محوری در کشورهای تحت سلطه هستند و به‌طور غیر مستقیم، بخش‌های دیگر اقتصاد کشور تحت سلطه (به‌ویژه بخش با اهمیت دولتی) را از طریق تخصیص اعتبارات مالی و سلطه سیاسی بر دولت‌های وابسته کنترل می‌کنند. سرمایه مالی همچنین با تکیه بر ارزش‌هایی که استخراج می‌کند و با استفاده از مکانیسم‌های کنترل، بر مقدار تولید اجتماعی قابل توزیع و شکل توزیع آن در میان طبقات مردم و میان اقشار حاکم که همه به مدارهای سرمایه امپریالیستی بافته شده‌اند، اعمال نفوذ می‌کند. تولید مافوق سود در کشورهای تحت سلطه، بیش از کشورهای امپریالیستی نیازمند و در واقع وابسته به اشکال شدیدتری از استثمار و اعمال جبر آشکارتر در خود پروسه تولیدی است. رابطه بین کشورهای امپریالیستی و ملل تحت ستم، بازارهای ملی کشورهای وابسته را در جایگاه معینی از تقسیم کار بین‌المللی قرار داده و سازماندهی می‌کند. در عصر امپریالیسم، جهان به مراتب بیشتر درهم تنیده می‌شود، تقسیم‌بندی بین ملل تحت ستم و ستمگر خصلت نظام‌مند خاصی پیدا می‌کند و به بخشی جدایی‌ناپذیر از ذات این نظام تولیدی تبدیل می‌شود. پروسه انسجام‌یابی اقتصادهای ملی هم در کشورهای تحت سلطه و هم کشورهای امپریالیستی دچار ناموزونی می‌شود. اما در نتیجه نفوذ و سلطه امپریالیستی، درجه این ناموزونی و خصلت اعوجاجی آن در کشورهای وابسته آن چنان است که به قول لوتا اقتصاد این کشورها را در مقایسه با اقتصاد کشورهای امپریالیستی می‌توان «ناقص‌الخلقه» نامید. (آمریکا در سراسیب ص ۹۳) اهمیت این بحث از نقطه نظر انقلاب کمونیستی و بنای ساختمان سوسیالیسم در این است که در کشورهای تحت سلطه، بدون از بین بردن این اعوجاج نمی‌توان اقتصاد سوسیالیستی را مستقر کرد. و بدون قطع شاه‌رگ‌های وابستگی ساختاری و ارگانیک اقتصاد این کشورها به سرمایه‌داری جهانی امپریالیستی (در ایران تولید و صادرات نفت) نمی‌توان قانون ارزش و روندهای بحران‌زا و آتارشیک ناشی از آن را محدود و کنترل کرد. این بحث را در شماره بعد با پرداختن به اشکالات درک منصور حکمت از نظریه مارکسیستی بحران سرمایه‌داری و تبعات و عملکرد آن در کشورهای تحت سلطه ادامه خواهیم داد. ■

سیامک صوری

منابع:

- امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری. لنین. ترجمه محمد پورهرمان. پکن. اداره نشریات زبان های خارجی. ۱۹۷۵
- امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم. لنین. اتحادیه کمونیست‌های ایران. ۱۳۵۷
- آمریکا در سراسیب. ریموند لوتا. ترجمه منیر امیری. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)
- نظری به تئوری مارکسیستی بحران. منصور حکمت. در برگزیده آثار منصور حکمت. به کوشش ایرج فرزاد. ۲۰۱۴
- اسطوره بورژوازی ملی و مترقی. منصور حکمت. در برگزیده‌ای از مقالات منصور حکمت. ۱۳۸۴
- یک دنیا بهتر. منصور حکمت. در برگزیده‌ای از مقالات منصور حکمت. ۱۳۸۴

پانوشته:

- ۱- نشریه آتش شماره ۱۰۰ اسفند ۱۳۹۸
- ۲- نگاه کنید به: علی‌نژاد و حکمت، هم‌سازش هم‌مصلحت. در نشریه آتش شماره ۹۲ تیر ۱۳۹۸

در دفاع از باب آواکیان:



لیچار گویی علیه کمونیسم و کمونیست‌ها را متوقف کنید!

اخیرا حملات ضد کمونیستی که به‌طور مشخص مائوتسه دون و باب آواکیان را آماج قرار می‌دهند مانند ویروس کرونا در گشت و گذارند. این‌جا، صحبت از مرتجعین گنده دهان که پشتشان به داغ و درفش جمهوری اسلامی گرم است، نیست. بلکه کسانی است که نباید خود را به لیچارگویی علیه کمونیسم و کمونیست‌ها آلوده کنند زیرا این نهایت بی‌مسئولیتی در قبال فجایعی است که میلیاردها انسان تحت نظام سرمایه‌داری هر روز با آن دست به گریباندند. جواب به این حملات در واقع دفاع از حق توده‌ها به ریشه‌کن کردن شرایط ستم و استثمارشان است. جای بسی اندوه و تاسف است که حمله به رهبران و احزاب کمونیست تبدیل به فرهنگی مجاز در میان کسانی شده که خود را «چپ» و «مخالف» رژیم و استبداد سیاسی و فکری می‌دانند! این‌ها باید بدانند که ترویج افکار ضد کمونیستی و تخریب سیاسی رهبران و احزاب کمونیست بخشی از روبنای سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی و کل نظام سرمایه‌داری جهانی است. همراهی با این فرهنگ و حتا سکوت در مقابل آن، بی‌اعتنایی به تنها راهی است که مردم این کشور و کل بشریت و کره زمین را می‌تواند از جهنم سرمایه‌داری نجات دهد. به این‌ها باید گفت: به‌جای اتلاف عمر در خدمت به این‌گونه فعالیت‌های معلوم‌الحال، درگیر در کلنجار فکری علمی در مورد **معضلات کلان** جامعه بشری و راه حل آن شوید و به حرکت رهایی‌بخشی که این جهان به اضطرار نیازمند آن است خدمت کنید.

وجه مشخصه روش‌های بورژوازی و خرده‌بورژوازی در حمله به رهبران و احزاب کمونیست نادیده انگاشتن **خط و برنامه** آن‌ها و توسل جستن به بدگویی توطئه‌آمیز محفلی است. در مورد مشخص رفیق آواکیان، دور زدن و نادیده انگاشتن **محتوای کمونیسم نوین** است. یکی از انواع حملات این است که چرا مائوتسه دون و باب آواکیان را «بزرگ» می‌کنید؟! جواب ساده است: چون آن‌ها «بزرگ» هستند! بیایید درگیر بحث در مورد محتوا شویم تا آن را به‌طور علمی برایتان ثابت کنیم. کسانی که دست به حملات غیر اصولی می‌زنند به محتوایی که **به‌طور عینی** این رهبران را «بزرگ» کرده و می‌کند کاری ندارند. چون توان کلنجار رفتن با این محتوا را ندارند و نمی‌خواهند افراد صادق و پیشرو هم با این محتوا درگیر شوند. زیرا در صورتی که مطالعه و بررسی علمی و نقادانه این محتوا رایج شود، حتا کسانی که با آن مخالف هستند به درک عمیقی از واقعیت کمونیسم علمی و خدمات مائوتسه دون و آواکیان خواهند رسید.

این حملات زشت و میان‌تهی را باید افشا کرد زیرا سدی در مقابل فکر کردن هستند. باید با لیچارگویان مبارزه کرد و این مبارزه را متکی بر ارائه تصویری حقیقی و با محتوا از تاریخ تکامل فکر در کمونیسم و مشخصا کار باب آواکیان در سنتز نوین کمونیسم کرد. بسیار مهم است که بدانیم این حملات نشانه **اوضاع خاصی در حوزه فکر و تئوری** است. در میان مردم سوال و نگرانی در مورد وضعیت جهان زیاد و رو به گسترش است. نمایندگان فکری طبقات مختلف به این سوال‌ها و نگرانی‌ها پاسخ‌های فرموله می‌دهند. در این میان، نمایندگان فکری طبقات بورژوا و خرده‌بورژوا به تئوری کمونیستی که حقیقت ماجرا و راه حل واقعی نجات از این اوضاع را نشان می‌دهد و به حزبی که برنامه و نقشه راه دارد و برای تحقق آن سازماندهی می‌کند حمله می‌کنند تا نگذارند

نگرانی‌ها و خشم مردم به‌سمت انقلاب کمونیستی برود. به این فرهنگ لیچار باید ایست داد! و به‌جای آن فضایی عاری از ترور فکری و تخریب سیاسی ایجاد کرد و در فضایی مملو از آزاداندیشی، مسائل بزرگ، از جمله ضرورت رهبری حزبی و رهبران کمونیست و تضادمندی این ضرورت را به بحث و مناظره گذاشت تا کسانی که به جد می‌خواهند زندگی خود را وقف پرداختن به معضلات کلان جامعه و جهان کنند بتوانند راه و سمت زندگیشان را آگاهانه تعیین و انتخاب کنند.

چند سال پیش در برخورد به معضلی مشابه مطالبی در وبسایت نشریه «انقلاب» (ارگان مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا) درج شد که مایلم آن‌ها را با خوانندگان آتش سهیم شوم چون با استدلال‌ها و محتوایی عمیق روش‌های بورژوازی و خرده‌بورژوازی در کینه‌ورزی ضد کمونیستی را به‌چالش می‌کشد و اهمیت مقابله با این روش‌ها و دفاع از باب آواکیان را نشان می‌دهد.

نوشته اول مقاله‌ای از ری‌موند لوتا در پاسخ به لیچارهای ضد آواکیان فردی به نام مارک اوپنهاایمر است که یاهو‌نامه خود را در مجله «بوستون گلوب» (۲۷ ژانویه ۲۰۰۸) به چاپ رسانده بود. در واقع، این شخص در واکنش به نشر بیانیه‌ای در مجله «نیویورک ریویو آو بوکس» (مجله دیده‌بان کتاب) کف بر لب آورده بود. این بیانیه توسط «کمیته انعکاس و حفاظت از صدای باب آواکیان» با امضای ۲۵۰ تن از روشنفکران و هنرمندان و فعالین جنبش‌های اجتماعی آمریکا در صفحه تبلیغاتی مجله منتشر شده بود که طی آن عده‌ای از روشنفکران صاحب نام به‌رغم داشتن اختلاف نظر با باب آواکیان، به‌علت درک اوضاع خطیر جهان اعلام کرده بودند که «زمانه خطرناک کنونی نیازمند صداهای شجاعانه‌ای نظیر باب آواکیان است» و فراخوان «بررسی» نظرات وی را داده بودند.^۱

اوپنهاایمر در مقاله‌اش به‌جای پرداختن به محتوای نظرات آواکیان به افترا و حملات موزیانه شخصی توسل جسته و حتا اشاره‌ای به پژوهش گسترده و سنتز «موج اول» انقلاب‌های سوسیالیستی توسط آواکیان نکرده و کلامی در مورد قالب‌بندی دوباره کمونیسم و دیکتاتوری پرولتاریا، الگوی نوین سوسیالیستی و رویکرد نوین آواکیان به تضادهای درون جامعه سوسیالیستی از جمله به مسأله «ناراضی‌تی» و «مخالفت» در جامعه سوسیالیستی ندارد. او حتا در ضدیت با دولت سوسیالیستی وارد بحث نمی‌شود و فقط می‌خواهد بداند آواکیان کجا زندگی می‌کنند!

ری‌موند لوتا در افشای روش این فرد به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند و می‌گوید، زشتی این ترور فکری در آن است که راه را برای ترور فیزیکی باز می‌کند و یادآور دوران مکارتیسم در ایالات متحده آمریکاست. در این نوشته، ری‌موند لوتا به اوج‌گیری تفکرات ضد انقلابی در عرصه روشنفکری از دهه‌های ۱۹۸۰ میلادی به این سو پرداخته و می‌نویسد این **ضد انقلاب فکری**، افکار رادیکال و نظریه ضرورت تغییر انقلابی را «مرده» و مفهومی مربوط به گذشته اعلام می‌کند و این فضای فکری مانع بزرگی در رشد و گسترش انقلابی است که برای رهایی بشریت ضروری و عاجل است.

ری‌موند لوتا در جواب به یکی از اتهامات این فرد که می‌گوید حزب کمونیست انقلابی (آر.سی.پی) از باب آواکیان «کیش شخصیت» ساخته است می‌گوید: «بسیاری از روشنفکران و متفکرین در آمریکا با وجودی که با آواکیان اختلاف نظر دارند این‌طور فکر نمی‌کنند. آن‌ها این امر را به رسمیت می‌شناسند که در فضای خفقان‌آور موجود باید افکار باب آواکیان بخشی از جوش فکری وسیع در جامعه شود. آن‌ها هرگز مانند این فرد به مسأله نگاه نمی‌کنند و آن‌قدر نسبت به حوزه مناقشه‌های فکری آگاه هستند و از حملات موزیانه دشمن برای محدود کردن این جدال‌ها و یا به بن‌بست راندن آن‌ها شناخت دارند که چنین نگاه احمقانه‌ای را نداشته باشند... اگر به‌جای این ترور شخصیت که تحت عنوان مبارزه با کیش شخصیت انجام می‌شود نظرات واقعی آواکیان از جمله در زمینه ضرورت رهبری و تضادهای آن مورد مناظره مخالفین واقع شود راه را برای فکر کردن مردم باز می‌کند، آن‌ها را درگیر فکر کردن می‌کند و توده‌ها امکان قطب‌بندی آگاهانه میان راه‌های مختلف را پیدا می‌کنند.»

لوتا در توضیح نگرش کمونیسم نوین و آواکیان در مورد موضوع **رهبری**

می‌نویسد:

«انقلاب و سوسیالیسم نیازمند رهبران دوراندیش و متعهد است. اما در همان حال باید بتواند مرتبا در جهت کم کردن تمایزات میان رهبران و رهبری‌شوندگان کار کند و توده‌های تحت ستم و استثمار سابق را قادر کند که هرچه بیشتر و در شمار روزافزون در رابطه با تعیین جهت جامعه مسئولیت بگیرند. آواکیان در تئوری و در عمل ضد نظریه "رهبران خطاناپذیر" و پیروی کورکورانه و غیر نقادانه از رهبران حرکت کرده است. مشخصه برجسته آواکیان درک عمیق این مساله است که بخش کلیدی رهبری کردن این است که رهبران بتوانند انرژی فکری و عملی توده‌های محروم را شکوفا کنند و آنان را از همین امروز و در شمار فزاینده در درک و حل مسائل انقلاب توانمند کنند تا جامعه را بر روی جاده تغییر انقلابی نگاه داشته و به سمت جلو ببرند. در این زمینه آواکیان خود را متکی بر لنین و مائو کرده و از آن‌ها هم جلوتر رفته است. یکم، آواکیان ریشه تضادهای جامعه را عمیقا کند و کاو کرده و نشان داده است که چگونه این تضادها تمایز میان رهبران و رهبری‌شوندگان را به وجود می‌آورند. دوم، نشان داده است که با چه طرق و روش‌هایی می‌توان این ضرورت (عدم توازن میان رهبران و رهبری‌شوندگان) را تبدیل به آزادی کرد. و چگونه می‌توان یک رابطه پویا میان این دو ایجاد کرد و چه باید کرد که سمت و سوی این دینامیک، در جهت از بین بردن تمایزاتی از این دست باشد.»

خود آواکیان در مورد رهبری، پیشاهنگان و افراد رهبری در مصاحبه‌ای در جواب به این سوال که «آیا سرمایه‌گذاری کردن در وجود یک رهبری خطرناک نیست؟» پاسخ می‌دهد:

«بستگی دارد منظور از "سرمایه‌گذاری" کردن چیست. اگر رهبرانی به وجود بیایند که نقش برجسته‌ای در رابطه با انقلاب بازی کنند، امر مثبتی است. اگر کسانی باشند که بیان فشرده درک چرایی وضعیت کنونی جهان باشند و ... این‌که چطور می‌توان این وضع را تغییر داد و در دور بعدی انقلاب‌های کمونیستی چگونه می‌توان آن را در سطحی عالی‌تر عملی کرد، امری بسیار مثبت و عالی است. وقتی چنین رهبرانی ظاهر می‌شوند باید آن‌ها را به رسمیت شناخت، رهبری‌شان را قبول کرد و از آن حمایت کرد. اما در همان حال، دیگران هم باید نقش خود را بازی کنند و این درک پیشرفته را بفهمند و به کار ببرند و به تکامل آن کمک کنند و نیروی مادی بزرگی را به وجود آورند که این درک پیشرفته را فرا گرفته و به کار برند. اما وقتی چنین شناخت و رهبری‌ای به وجود آید، اصلا خوب نیست که همه فکر کردن به آن واگذار شود. کسان دیگر هم باید وارد مسائلی که این رهبری درگیرشان است شده و نقادانه آن را درک کنند. بنابراین در این‌جا یک وحدت و درعین حال تضاد هست. از یک طرف، کسی شکل گرفته که نسبت به دیگران درکی پیشرفته‌تر و بالاتر در مورد این‌که جهان چگونه است و چگونه می‌توان تغییرش داد، دارد و از طرف دیگر، عده زیاد دیگر و شمار کثیری از مردم باید همان رویکرد را برای تغییر جهان داشته باشند و به حداکثر در تحقق آن تلاش کنند. هرچه بیشتر هر دو جنبه این تضاد عملی شود، ما در وضعیت بهتری خواهیم بود. بله اگر ما مثل بورژوازی چند تا رهبر بزرگ را پیدا کنیم و همه چیز را در دست آنان بگذاریم، کار بسیار بدی کرده‌ایم. طنز ماجرا این‌جاست که این روش بیشتر روش بورژوازی است تا روش ما. با این وجود، بورژوازی همیشه داشتن "کیش شخصیت" را انکار می‌کند. ..اما تفاوت اساسی میان ما و بورژواها در آن است که این‌ها از یک نوع زندگی کهنه حمایت می‌کنند و دارای یک نظام و طبقه حاکمه جافتاده و جاگیر شده‌ای هستند. در نتیجه خیلی چیزها به نفع‌شان است و می‌توانند عده زیادی آدم وارد و زبردست را برای اداره نظام‌شان و خدمت به منافعشان تعلیم دهند. اما ما داریم کاملا خلاف وضع کنونی جهان حرکت می‌کنیم و برای این‌که بتوانیم این خلاف حرکت رفتن را انجام دهیم باید دست به ابداعات و راهگشایی در مقیاس تاریخی-جهانی بزنیم زیرا داریم یک تضاد تاریخی-جهانی را حل می‌کنیم. این نبردی بسیار ناموزون است، به‌ویژه آن‌که به‌مدت طولانی ما دست بالا را در این نبرد نداشته‌ایم. یعنی این ما نیستیم که داریم امپریالیست‌ها را در هر گوشه جهان دنبال کرده و به گوشه می‌رانیم و از این‌جا و آن‌جا بیرون

می‌کنیم. ما هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم. بنابراین برای ما داشتن عده زیادی که دارای درک پیشرفته‌ای بوده و بتوانند رهبری کنند بسیار مشکل‌تر شده است ولی در طول راه که مبارزه را پیش می‌بریم و زمانی که بیشتر و بیشتر بر این تمایزات ستم‌گرانه جامعه فائق بیاییم (کاستن از این شکاف) امکان‌پذیرتر خواهد شد.»^۲

آواکیان سرچشمه و زیربنای شکاف موجود میان حزب کمونیست و توده‌ها را شرح داده و می‌گوید:

«این بحث را از وسط نمی‌توان شروع کرد. باید به آغاز یا زیربنای آن رفت. اصلا چرا نیاز به رهبران داریم؟ چرا در جنبش یا درون یک حزب ناموزونی هست؟ چرا شکاف بزرگی میان نیروهای آگاه سازمان‌یافته در حزب پیشاهنگ با توده‌های وسیع‌تر وجود دارد؟ آیا علتش آن است که افراد متشکل در یک حزب پیشاهنگ قصدشان ایجاد چنین شکافی بوده است؟ یا این‌که وجود آن‌ها در موقعیت پیشاهنگ خودش تبارز وجود چنین شکافی است؟ فقط کمی فکرش را بکنید که نه تنها بسیاری از مردم جهان به علت کارکرد این سیستم از خواندن و نوشتن محرومند بلکه حتا آن‌ها که خواندن و نوشتن می‌دانند باید روزانه برای بقای خود بجنگند و همواره زیر بمباران ایدئولوژیک طبقه حاکمه هستند. ممکنست به‌طور خودجوش علیه آن شورش کنند. ممکنست جوانب مهمی از حقیقت ماجرا را در مورد جامعه و جهان و اشکالات آن ببینند. اما به‌طور خودبه‌خودی نمی‌توانند به یک درک سیستماتیک و همه‌جانبه از آن برسند به‌طوری‌که آن‌ها را قادر کند واقعا از تمام موانعی که در راه تغییر این وضعیت است بگذرند. همیشه در یک جامعه، شکاف بزرگی میان اکثریت مردم که در این شرایط هستند و عده قلیلی که به امکان کار و تولید فکری دسترسی دارند و می‌توانند در حوزه تئوری درگیر شوند، موجود است. همواره اولین گروه کسانی که به این درک (کمونیستی انقلابی) می‌رسند و راهگشایی کرده و دید روشنی را در مورد کارکرد جامعه و جهان، سمت حرکت و توسعه تاریخی آن تولید کرده و روشن می‌کنند که جامعه و جهان گرایش به حرکت در چه سمتی دارد و لازم است به کدام سمت برود، از میان این‌ها سربلند می‌کند. علت شکاف مورد بحث در همین‌جاست و این واقعیت برای آن عده قلیل به‌طور عینی تعهد ایجاد می‌کند و ضرورتی را به‌طور عینی مقابلشان می‌گذارد. عمل کردن یا نکردن به این تعهد تبدیل به امری اخلاقی می‌شود و ...به‌این ترتیب در نقطه‌ای اپیستمولوژی و اخلاق تلاقی می‌کنند. ...بخش بزرگی از نیاز به این نوع رهبران و پیشاهنگ به‌خاطر وجود چنین وضعیتی است. سپس تضاد دیگری پیش می‌آید که این پیشاهنگ، چگونه توده‌های مردم را در انجام انقلاب و ایجاد جامعه نوین و نابودی نهایی آن تضادی که نیاز به پیشاهنگ را به‌وجود آورده رهبری می‌کند؟ در تمام طول راه این پیشاهنگ و رهبران می‌توانند به ضد خود تبدیل شوند. این است ماهیت متضاد کاری که ما (کمونیست‌های انقلابی) درگیر آن هستیم. این انقلاب را بدون پیشاهنگ نمی‌توان به انجام رساند و به هدف و جامعه‌ای رسید که دیگر نیازی به رهبران و پیشاهنگان نباشد... و فرآیندهای جمعی‌تری به‌وجود آمده باشد، تمایز میان کار فکری و بدنی از بین رفته باشد و نقش افراد خاص این‌قدر سنگین نباشد. ...»^۳

اما اگر سعی کنیم این تضاد را با از بین بردن یا با کنار زدن نقش پیشاهنگ حل کنیم، تضاد میان کار فکری و بدنی عمیق‌تر می‌شود و درواقع توده‌های تحت استثمار هر گونه شانس مبارزه برای جامعه‌ای که این تضاد را همراه با دیگر تضادهای بنیادین جامعه طبقاتی از بین ببرند از دست خواهند داد. این است زیربنای غیر اخلاقی بودن حمله به حزب پیشاهنگ، حمله به رهبران کمونیست و به‌ویژه در دوران کنونی به آواکیان که مارکس این زمان است. ■

ژیلانو

پانوشه:

1. New York Review of Books, 22 NOV. 2007

۲. مصاحبه باب آواکیان با مایکل اسلیت ۲۰۰۵

۳. همان‌جا

ژیگا ورتوف: بمب ساعتی



«صحنه‌ای از فیلم مردی با دوربین فیلم برداری»

را پیش‌بینی می‌کند و ایده ورتوف درباره دوربین به‌مثابه ابزاری که همه‌چیز را می‌بیند و ثبت می‌کند و همه‌جا، مطلقاً همه‌جا هست را به نقطه اوج می‌رساند. ایده‌ای که به‌نوعی پیشگویی دوران ما است که همه‌چیز تحت نظارت دوربین‌ها و شنود قرار گرفته است. در مورد تجربه‌های صوتی ورتوف، فیلم‌ساز اتریشی پیتر کوبلکا اشاره می‌کند که استفاده بی‌پروای او از صدا در فیلم «اشتیاق» پیش‌درآمدی بر کلاژهای صوتی جان کیچ است.

ژیگا ورتوف با خلق مفهوم «سینما حقیقت» و از پی آن «کینو آی» یا همان سینما چشم در تلاش بود که بر برتری تکنیکی چشم دوربین بر چشم انسان تاکید کند، چرا که معتقد بود چشم انسان توانایی‌های محدودی برای دیدن و کاویدن در واقعیت اطراف خود دارد، درحالی‌که توانایی چشم دوربین بی‌انتهاست و دائماً در حال پیشرفت. به‌همین جهت، می‌توان ورتوف را به‌درستی پدر «سینمای تجربی» نیز نامید. ورتوف به این شکل و با استناد به مفهوم «کینو آی» در تلاش بود که فیلم را به وسیله‌ای برای تجربه‌های نو، آگاهی‌بخشی و از همه مهم‌تر اتحاد مابین کارگران و دهقانان و روشنفکران در جامعه‌ای کمونیستی بدل کند.

ورتوف با نزدیک‌ترین هم‌راهانش، همسر تدوینگرش، الیزابت سولوا، و برادر فیلم‌بردارش میخائیل کافمن، گنگ سه نفره‌ای را تشکیل دادند که حکم مرگ را به سینمای پیشین دادند، سینمایی داستانی که واقعیت را با فرم تئاتری و ادبی تلفیق می‌کرد. در خلال دهه ۲۰، میان‌نویس‌های ورتوف، از نظر طراحی و میزان تاثیرگذاری به‌شکل قابل توجهی مدرن‌تر و خلاقانه‌تر شد. (او در این دوران با هنرمند گرافیکست، الکساندر رودچنکو همکاری می‌کرد که منجر به خلق ریتم‌های آهنگینی شد که گاه یادآور شاعر محبوب ورتوف، والت ویتمن بود.) اما با فیلم «مردی با دوربین» ورتوف توانست به آرزویش برای ساختن فیلمی صامت بدون میان‌نویس جامه عمل بپوشاند، چرا که معتقد بود تصویر بدون نیاز به کلام می‌تواند زبانی بین‌المللی را خلق کند و یکی از دلایل مخالفتش با سینمای داستانی نیز همین بود.

ورتوف در دهه ۲۰ خود را درگیر نزاعی زیباشناختی/سیاسی با سرگئی آیزنشتاین کرد و فیلم «اعتصاب» او را «نمایشی برای ابلهان» خواند. آیزنشتاین هم در مقابل، آثار او را فیلم‌های فرمالیستی پوشالی و پر از حقه‌های بیپوده دوربین نامید.

با این وجود، ورتوف زیر سایه آیزنشتاین باقی ماند و تازه در دهه ۶۰ که دوران دیگری از هنر رادیکال و سیاست‌های رادیکال بود، تحول دیگری به‌وقوع پیوست. ژان لوک گدار پس از اعتراضات مه ۶۸ فرانسه و روی آوری به مائوئیسم، گروه ژیگا ورتوف را در همکاری با ژان پیر گورن تاسیس کرد که نه‌فقط به ساخت فیلم‌های سیاسی بلکه به سیاسی فیلم ساختن منتهی شد. دانش‌آموزانی که مدرسه فیلم‌سازی برلین را در آن سال به‌دست گرفتند نام این مدرسه را به آکادمی ژیگا ورتوف تغییر دادند. از آن پس، وین به مرکز مطالعه آثار ورتوف تبدیل شد البته با کمک تلاش‌های موزه فیلم اتریش که نسخه‌های ترمیم‌شده از بسیاری از فیلم‌های ورتوف تهیه کرد.

ورتوف، فیلم‌های خودش را به بمب تشبیه می‌کند. و آنت میشلسون که مجموعه نوشته‌های ورتوف را ویرایش کرده آن‌ها را «بمب‌های ساعتی» می‌نامد. بسیاری گفته‌اند که ورتوف پیشگام زمانه خود بود. با مروری بر آثار او می‌توان فهمید که او حتی در زمانه ما هم پیشگام است.

از آثار مهم ژیگا ورتوف می‌توان به «یازدهمین سال» (۱۹۲۸)، «مردی با دوربین فیلم‌برداری» (۱۹۲۹)، مجموعه فیلم‌های «کینو پراودا»، «سه سرود برای لنین» (۱۹۳۴)، «یک ششم دنیا» (۱۹۲۶) و... اشاره کرد.

جولای ۱۹۲۰ بعد از سخنرانی لنین در دومین کنگره انترناسیونال سوم، ژیگا ورتوف خطاب به تربیون اعلام می‌کند: «ما فیلم‌سازان بلشویک اعلام می‌کنیم که ناممکن است فیلمی بیرون از زمینه نظام طبقاتی وجود داشته باشد، ما می‌دانیم که تولید فیلم وظیفه‌ای ثانوی است، و برنامه ما بسیار ساده است:

دیدن و نشان دادن جهان به نام انقلاب جهانی پرولتاریا».

ادامه دارد...

ژیگا ورتوف (۱۹۵۴-۱۸۹۶) فیلم‌ساز و هنرمند فوتوریست روس را شاید بتوان از پیشروترین فیلم‌سازان و هنرمندان قرن بیستم قلمداد کرد و در اصل عصاره آن‌چه می‌توان هنر اکتبر نامید، هنری که در تلاش بود با خلق فرمی نو دست به بازتعریف همه هنرها متناسب با عصر ماشین و زمانه انقلاب بزند، هنری که تنها سرگرم نمی‌کند بلکه آگاهی می‌بخشد و مهم‌تر از همه به قول ورتوف سازماندهی می‌کند. از این جهت ژیگا ورتوف سینما را هنری مطلقاً نوین می‌دانست که امکان خلق زبانی بصری برای سازماندهی تمام ستم‌دیدگان جهان را فراتر از مرزها فراهم می‌کرد. هر فیلم و هر مانیفست او تلاشی بود برای گشودن مرزها و نشان دادن محدودیت‌های سینما، تجربه‌گری که در تمام عمر در تلاش برای آزمون و خطایی بی‌پایان با فرم‌های هنری و ماده خام سینما بود، از تجربه‌هایش با صدا در زمانی که هنوز سینما صدادار نشده بود که در مجموعه‌ای تحت عنوان «راديو گوش» گردآوری شد تا «کینو آی» یا «سینما-چشم» معروفش که نوعی کند و کاو در هستی‌شناسی دوربین فیلم‌برداری بود. ورتوف در تقابلی آشکار با کلیت جنبش مونتاژ و سینمای زمانه خود و تحت تاثیر انقلاب اکتبر بر این باور بود که سینمای داستانی ماهیتی بورژوازی دارد که از سوی هالیوود به‌عنوان دستورالعملی واحد به تمام جهان تحمیل شده و از اساس فرم داستان‌گویی و درام در سینما خاصیتی تخطیری برای توده‌ها دارد و آن‌ها را تنها به موجوداتی فاقد تفکر بدل می‌کند، چه فیلم‌های فاشیستی گریفیث باشد چه مدل داستان‌گویی دیالکتیکی آیزنشتاین، چرا که باعث دوری سینما از ثبت واقعیت عینی می‌شود و آن را در نتیجه از «حقیقت» دور می‌کند و کارکردی صرفاً ایدئولوژیک به آن می‌بخشد. برای همین ژیگا ورتوف تماماً سینمای داستانی را به نام گامی در جهت خلق یک سینمای حقیقتا پیشرو و انقلابی رد می‌کند و تقریباً برای نخستین بار و به‌شکلی فرموله «سینمای مستند» را در برابر آن قرار می‌دهد. سینمای مستند برای ورتوف صرفاً یک انتخاب سبکی نبود بلکه ضرورتی بود برای آگاهی‌بخشی. فیلم‌های خبری و مستند ژیگا ورتوف با ایده ثبت واقعیت در فرمی نو و متکی به مونتاژ دیالکتیکی برای نشان دادن واقعیت سرزمین شوراها به تمام کارگران و دهقانان و سربازان شوروی ساخته می‌شد. فیلم‌هایی که در قطارهای تبلیغی یا «آزیت پروپ»های بلشویک‌ها به سراسر این سرزمین سفر می‌کردند و فیلم‌ها را برای مردمانی در دوردست نمایش می‌دادند.

به هر روی، ژیگا ورتوف چهره‌ای محوری و مهم در تاریخ سینما بود. شاهکار او به سال ۱۹۲۹، «مردی با دوربین فیلم‌برداری»، یک سمفونی شهری سرگیجه‌آور که چرخه زیست شهری و زندگی بشری را در جامعه‌ای سوسیالیستی نشان می‌دهد: یک قدم شجاعانه در مسیر مونتاژ و حقه‌های دوربین. «مردی با دوربین فیلم‌برداری» فیلمی است که درواقع شرح چگونگی ساخته شدن خود فیلم است و تمایلات مدرنیستی آن چه ما امروز «فیلم خودبازتابنده» می‌نامیم

امروز

انداخته و ابعاد این سایه آن قدر بزرگ است که هیچ چیز را بی‌تأثیر نگذاشته است. سفر، تحصیل، بهداشت، فقر، علم، هنر و فرهنگ - و حتی اخلاق. روندهای جدیدی شکل گرفته است. با آن که لازم است تعریفی از اخلاق در ابتدا بدسیم اما به دلیل مفصل بودن بحث فقط به این جمله بسنده می‌کنیم که اخلاق محصول روابط مشخص اجتماعی میان انسان‌ها است و هیچ جامعه‌ای بدون اخلاقیات مخصوص به خود نمی‌تواند دوام پیدا

کرونا و اخلاقیات

کند. از زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شد، اخلاقیات نیز مظهر و نشان طبقاتی خوردند و تا زمانی که جامعه طبقاتی وجود داشته باشد، پشت هر حکم و ارزش اخلاقی‌ای منافع و نگرش یک طبقه مشخص نهفته است. احکام اخلاقی از طبقات و منافع طبقاتی جدا نیستند و از این نظر، اخلاق جزء حیثه ایدئولوژی است. ممکن است برخی از این هنجارها حتی بعد از گذشت زمانی طولانی، جان‌سختی کرده و تداوم پیدا کنند - مانند رسوم فئودالی ازدواج که هنوز در عصر سرمایه‌داری نیز رایج هستند - اما مساله این است که آن‌ها نیز محصول شرایط مشخص اجتماعی و طبقاتی‌اند و از هیچ منبع لایتغیری سرچشمه نگرفته‌اند. حتی صفات و خصایل نیک اخلاقی مانند فداکاری، نوع دوستی و عدالت هم بسته به روابط تولیدی و اجتماعی دارای معانی و مفاهیم متفاوتی بوده‌اند. به‌عنوان مثال احترام به سالخوردگان احتمالاً از سوی اوجالان به‌عنوان یک ارزش اخلاقی مطرح می‌شود. اما این ارزش دقیقاً ارتباط دارد با ویژگی‌های روابط تولیدی هر جامعه که از سطح ویژه‌ای از نیروهای مولده برخاسته است. مثلاً در نظام تیره‌ای و در سیستم عشایر و قبایل، سالخوردگان منبع دانش و تجاربی بودند که بدون آن حیات کل جامعه به خطر می‌افتاد یا بدون اتوریته آنان، استحکام روابط پدرسالاری حاکم بر جامعه از بین می‌رفت. اما وقتی به اخلاقیات حاکم بر یک جامعه سرمایه‌داری امروزی مانند یک کشور اروپای مرکزی نگاه کنیم این ارزش کم‌رنگ می‌شود و انسان‌ها به‌راحتی متقاعد می‌شوند که اخلاقی است اگر سالخوردگان را به خانه‌های سالمندان بسپارند چون دانش و تجربه را می‌توان در دانشگاه‌ها کسب کرد و ضمناً از نظر ارزش‌های اخلاقی مبتنی بر سود و بازدهی اقتصادی در نظام سرمایه‌داری، سالخوردگان دیگر موضوعیت اقتصادی چندانی ندارند. مساله این است که هر کدام از هنجارهای اخلاقی از بستر مشخص اجتماعی برآمده‌اند و هر کدام با زیربنای مشخص اقتصادی و شکل خاصی از روابط تولیدی و روبنای اساساً منطبق بر آن، پیوند دارند و هیچ کدام از هیچ منبع ذاتی و طبیعی‌ای نشأت نگرفته‌اند.

حالا بیایید به اخلاق امروز جهان و کرونا نگاه کنیم. اخلاق امروز در جهان که توسط رسانه‌های مختلف تبلیغ می‌شود بر سود و منفعت فردی استوار است. یعنی رسانه به شما می‌گوید رقابت خوب است، رفاه بر هر چیزی اولویت دارد، خوشبختی امری است فردی که فقط باید خود فرد بتواند حال خودش را خوب کند، کپی رایت، مالکیت بر ایده یک حق پایه هر فرد است، هر کسی زندگی خود را دارد و ابداً قضاوت نکنیم و عبارات بسیار دیگر که هر روز توسط آن‌ها بمباران می‌شویم. اما بحران کرونا یادمان می‌آورد که اخلاقیات

امروز چقدر مریض، ناقص، خودخواهانه و ضد بشر است. برای غلبه به کرونا یک‌باره خواسته شد که صاحبان کسب و کار، فعالیت خود را متوقف کنند و در خانه بمانند تا زنجیره انتقال شکسته شود. از مردم خواستند که به‌خاطر کادر درمان در خانه‌ها بمانند و از تفریح و مسافرت خودداری کنند. داد سخن دادند که چرا عده‌ای ماسک‌ها و مواد ضد عفونی را گران کرده‌اند؟ چرا بخشی از پزشکان و پرستاران در محل کار حاضر نشدند؟ چرا بعضی‌ها شرافت را فراموش کرده‌اند و الکل تقلبی وارد بازار می‌کنند، مگر پول و ثروت چقدر ارزش دارد؟ در این احوال کرونایی یادشان افتاد که شرکت‌های دارویی اطلاعات خود را با دیگر تولیدکنندگان دارو به اشتراک نمی‌گذارند و این از چرخش و تجمع اطلاعات بشر در این زمینه جلوگیری می‌کند. انگار نه انگار که تا دیروز در مورد خوب بودن رقابت یا کپی رایت حرف زده بودند. انگار نه انگار که تا پیش از کرونا می‌گفتند که «طبیعت انسان غیر قابل تغییر» است و به‌همین دلیل نمی‌توان نظام اجتماعی بنیاداً متفاوتی را به‌وجود آورد و اخلاقیات کنونی که رسانه‌ها تبلیغ می‌کنند منطبق بر «ذات بشر» است. در انتقاد و حتی توهین به کسانی که برای تعطیلات به مسافرت می‌روند قضاوت نکردن را کلاً فراموش می‌کنند و به‌خاطر نمی‌آورند که دیگران را با این توجیه که نباید قضاوت کرد، از انتقادهای درست و صادقانه منع می‌کردند. حتی یادشان رفت که عده زیادی از مردم دنیا به‌دلیل نابرابری اقتصادی که سرمایه‌داری به‌وجود آورده حتی به آب تمیز و صابون دسترسی ندارند. حتی می‌توان گفت که ابتلا به کرونا خود ناشی از ساز و کار سرمایه‌داری است. چون فروش برخی محصولات غذایی خاص که درآمدزا بود به مشتریان عرضه و باعث انتقال ویروس شد. اگر محور اصلی، سود نبود و به این فکر می‌کردند که خوردن چه چیز بهداشتی و بی‌ضرر است شاید این بیماری شایع نمی‌شد. اما حتی در مواردی که بشر با طبیعت باید نبرد کند و در به‌وجود آمدن بحران نقشی ندارد؛ آن‌جایی که اخلاقیات سرمایه‌داری به جامعه جهت می‌دهد ابعادش تخریب و نابودی هولناک است. اگر در روزهای اول که کرونا منتشر شده بود مرزها به‌خاطر سود شرکت‌های هواپیمایی و گردشگری و تجارت‌های بزرگ باز نمی‌ماند، انتقال این بیماری به سراسر دنیا و تبدیل آن به پندمیک این‌قدر سریع اتفاق نمی‌افتاد. اگر مساله نمایش قدرت جمهوری اسلامی به‌عنوان حاکمیت سرمایه‌داری - دینی در راهپیمایی ۲۲ بهمن و انتخابات مجلس نبود هزاران نفر به‌کام مرگ نمی‌رفتند. اگر مکان‌های مذهبی مثل مقبره رضا و معصومه در مشهد و قم بسته می‌شد الگوی انتقال و ابتلا کاملاً متفاوت بود. اگر هیئت حاکمه‌های مثل آمریکا نمی‌گفتند که به‌دلیل مسائل اقتصادی نمی‌توانند اعلام قرنطینه کنند، نرخ شیوع در نیویورک به فاجعه منجر نمی‌شد.

کرونا نشان داد که بین اخلاقیات فردگرایانه و سودمحور سرمایه‌داری و منافع جمعی بشر شکافی بزرگ است. نمی‌شود هر لحظه اخلاقیات ضد جمعی را تبلیغ کنیم و انتظار داشته باشیم در بزنگاه حوادث، همه مردم جهان بر محور منافع جمعی متحد شوند و حتی از خودگذشتگی کنند. ■



بعد از اتمام تعطیلات در روز ۱۴ فروردین، هر ماشینی که به شهر ما وارد می شد رو نگه می داشتند و داخلش رو ضد عفونی می کردند. خیلی مضحک بود چون همه مردم می دونستند این تاثیر چندانی نداره و مهم آدم های ناقل هستند که دارن وارد شهر می شن.

برای خروج از شهر در روز ۱۳ و رفتن به مناطق بیلاقی اطراف نیاز به اجازه خروج موجه داشتی یعنی باید اون جا کار می کردی یا واقعا خونه و زندگی اصلیات اون جا بود و نشون می دادی فقط برای خرید به شهر اومدی و حالا داری برمی گردی. گشت بازرسی رو سپاه اداره می کرد و آخوند هم گاهی توی پست ها دیده می شد. جالب این جاست که داخل ماشین رو می گشتند. به احتمال زیاد برای این بود که مشروب نداشته باشی وگرنه توی این گشتن ها قرار نبود ویروس کرونا رو پیدا کنند مگر این که حضرات دستگاه کرونیاب اختراع کرده باشند!!!

چون کیت تشخیص کرونا خیلی کم و نادر هست کسایی که مریض می شن نمی رن بیمارستان یعنی مرتبا در اخبار می گن که راه نیفتید برین بیمارستان. اون جا خبری نیست برای همین یک عده می رن آزمایشگاه و تست خون می دن و با کمک یک سری المان های خون که فقط نشون می ده که بدن احتمالا درگیر التهاب هست یا نه حدس می زنند که طرف شاید مبتلا به عفونت و کرونا شده. اما از این بیشتر کاری ازشون برنمیاد.

اختلافات توی هیئت دولت جدی شده چون قبلا اختلاف بر سر چه باید کرد تو این اوضاع بین هیئت دولت و بقیه ارگان ها بود الان داخل خود هیئت دولت هم این اتفاق افتاده. جالب این جاست که هیئت حاکمه آمریکا هم یک چنین ناهماهنگی هایی بین بخش های مختلفش داره.

این شهر چهارصد تخت مراقبت های ویژه داره ولی تنها چهل تاش پر هست و به نظر می رسد که اوضاع خوبه و تعداد ابتلا زیاد نیست. اما با کم کردن قرنطینه اولین شب هشتاد مورد جدید در این بخش بستری شدند.

پیشنهاد می کنم برای یک سری اطلاعات به ویژه در مورد وضعیت درمانی شهر نیویورک به این آدرس در اینستاگرام مراجعه کنید. [_dr.key_](#) اسم دکتر هست کیوان میرهادی.



کرونا و تعلیق شدن مشاغل مختلف، زندگی خیلی ها را تحت تاثیر قرار داده. یکی از مشاغلی که فعلا تعلیق شده آرایشگاه ها است. صاحبان آرایشگاه ها دو دسته هستند. یا صاحب ملک هستند که در این صورت فشار زیادی به آن ها وارد نمی شود. چون معمولا پس انداز دارند و یا درآمدهای دیگری دارند. دسته دوم، ملک استیجاری دارند. این افراد ماه اسفند و فروردین هیچ درآمدی نداشته اند و مجبور بوده اند اجاره را پرداخت کنند. اما کسانی که برای صاحبان آرایشگاه کار می کنند شرایط بسیار بدتری دارند. درآمد کارکنان آرایشگاه به این صورت است که یا درصدی کار می کنند و یا صندلی اجاره می کنند. زنی که بیش از ۲۰ سال است در آرایشگاه کار می کند، می گوید سه ماه در سال می توانیم درآمد خوبی داشته باشیم تا درآمد متوسط رو به پایین ماه های دیگر را جبران کنیم. بعد از ماه رمضان، بعد از محرم و صفر و در اسفند ماه. او درآمد اسفند را از دست داده است.

بعضی از شرکت های خصوصی هم بعد از ۱۵ فروردین شروع به کار کرده اند. شرکت هایی که تولیدکننده مواد ضد عفونی، دارویی و شوینده ها هستند در این دسته قرار می گیرند. یکی از کارمندان می گوید، کارفرما دستور داده که برای جلوگیری از تماس زیاد بین کارمندان، باید شیفتی کار کنیم. مثلا هر کارمند دو تا سه روز باید کار کند. اما بهای این کم کاری اجباری را باید

خودمان پرداخت کنیم. به دستور کارفرما یا باید از مرخصی قانونی سالانه مان کم شود و یا از حقوق مان. بعضی ها گفته اند که می خواهند هر روز کار کنند. ولی کارفرما قبول نکرده است. کارمندانی که به عنوان حسابدار پاره وقت برای شرکت های دیگر کار می کنند عملا بیکار شده اند. ترس از تعدیل نیرو بعد از کرونا برای خیلی از کارکنان با قرارداد موقت وجود دارد. مخصوصا کارمندانی که سابقه، تجربه و تخصص بیشتری دارند. زیرا به دلیل وضعیت اقتصادی ورشکسته، کارفرما ترجیح می دهد کارمندی داشته باشد که بتواند با حقوق و مزایای کمتر دهانش را بسته نگه دارد.

کارکنان بخش درمان هم وضعی بهتر از بقیه ندارند. یکی از آن ها می گوید با وجود این که استفاده از ماسک و دستکش برای ما الزامی است اما کارفرما، می گوید کمبود داریم و نمی توانیم برای پرسنل تامین کنیم. این کارمند می گوید، دوستش پرستار یکی از بیمارستان های خصوصی در شمال تهران است. در این بیمارستان چند بیمار مبتلا به کرونا بستری شده و این پرستار به خاطر پدر و مادر پیرش تصمیم گرفته که دیگر کار نکند. از بیمارستان با او تماس گرفته اند که نیرو کم دارند و باید برگردد. او قبول نکرده است و مسئولین مربوطه او را تهدید کرده اند که پای حراست را به این قضیه باز خواهند کرد تا برایش پرونده سازی کنند و باید پاسخگوی آن ها باشد (بخوانید بازجویی شو).

تقریبا همه قبول داشتند که دولت در مورد آغاز شیوع کرونا اهمال کرده و علی رغم این که می دانسته، مردم را فریب داده و دیر اعلام کرده است. همین طور آمار اعلام شده از طرف دولت را قبول نداشتند و معتقد بودند باید آمار را پنج برابر کرد تا به مقدار واقعی برسد. درعین حال بر این باور بودند که طبیعت انتقامش را از ما انسان ها با کرونا گرفت. باهاشون صحبت شد که این درسته که انسان خیلی به طبیعت ضربه زده ولی نقش انسان های معمولی چقدر بوده و نقش دولت هایی که قدرت دارند و کارهایی که اونا کردند چقدر؟ و این که طبیعت شعور نداره که بخواد انتقام بگیره بلکه این نتایج عملکرد خود انسان هاست.



من در یکی از مناطق مرکزی شهر تهران زندگی می کنم. ازدحام جمعیت در این منطقه بالاست و براساس تجربه سکونت چندساله ام در این منطقه، می توانم بگویم که علاوه بر اقلار سنتی، بسیاری از کارگران مهاجر، دانشجویان، کارمندان و خانواده هایی با مشاغل آزاد در این منطقه ساکن هستند. مشاغل آزاد مانند سوپرمارکت ها، تاکسی رانی، ساندویچی ها و رستوران های کوچک در تمام این مدت، از همان روزهای ابتدایی شیوع کرونا تا اکنون، هیچ گاه دست از کار نشستند. با پوشیدن دستکش و ماسک، مشغول کار بوده، گرچه از تعداد مشتری ها و ارباب های رجوع به شدت کاسته شده بود. اما، برطبق مشاهداتم، وضعیت یک قشر از سایر اقلار به مراتب بدتر بود: کارگران ساختمانی و رفتگرهای خیابانی، که اغلب و عمدتا افغانستانی هستند. این افراد یک ساعت هم کار را تعطیل نکردند و حتی از لوازم بهداشتی استفاده نمی کردند. دلایلش هم واضح است: نوع کار این افراد تناسبی با استفاده از لوازم ایمنی و بهداشتی ندارد. مساله آن است که به نظر می رسد اعلام تعطیلی مشاغل اصلا شامل حال این افراد نمی شود. در خیابان هایی که بسیار خلوت بود، نگاه خیره ای اینان به رهگذران معدود مجهز به ماسک و دستکش، خشم و اندوه توامان، در ذهن و قلب ایجاد می کند. علاوه بر این ها، رانندگان تاکسی و اسنپ هم در تمام این مدت کار کردند، چراکه معاش آن ها مستلزم کسب درآمدهای روزانه است. ساندویچی ها و رستوران های کوچک در مرکز شهر هم، عمدتا به دلیل داشتن کارگر همواره باز بودند. می توان تصور کرد



۵:

در روز ۱۱ و ۲۳ فروردین به مناطقی در حدود شوش، مولوی و عودلاجان رفتم و توانستم با دستفروشان، بیکاران و معتادان گفتگویی کنم. با معتادانی از همه سنین روبه‌رو شدم که کوچک‌ترین آن‌ها ۲۳ سال و بزرگ‌ترینشان ۵۷ سال داشت و اغلب این افراد در گوشه خیابان یا پارک‌ها می‌خوابند. تعدادی از این افراد کسانی بودند که تجربه گرمخانه‌های شهرداری را داشتند و برخی از آن‌ها به دلیل بسته شدن گرمخانه‌ها به خیابان بازگشته بودند. عموم این افراد مطلقاً هیچ درآمدی ندارند و اگر خانواده‌ای داشته باشند از طریق دزدی از خانه امرار معاش می‌کنند و در غیر این صورت یا گدایی می‌کنند یا خرده‌دزدی‌هایی که فقط برای گذران یک روز است. وقتی در مورد شیوع کرونا و خطرات احتمالی آن صحبت کردم بسیاری از آن‌ها این امر را جدی نگرفته و اطلاعات کافی هم در این زمینه نداشتند. وقتی از شستن مکرر دست‌ها حرف زدم در چهره‌شان چنان بهت و تعجبی بود گویی از سرزمین دیگری آمده بودم و از عجایب با آن‌ها حرف می‌زدیم. به راستی چقدر برای این افراد مرگ یا زندگی حائز اهمیت است؟ آن‌ها فقط می‌دانستند که یک شرایط اضطراری پیش آمده و زندگی‌شان از گذشته سخت‌تر شده است. ناراحتی و نگرانی آن‌ها این بود که با کم شدن رفت و آمد در تهران، تقریباً امکان درآمد آن‌ها از راه تکدی‌گری قطع شده و کسانی بودند که چهار یا پنج روز جز آب و چای چیزی نخورده بودند. در میان این معتادان تعدادی بودند که پیش از این دستفروشی می‌کردند و در حال حاضر این شغل را نیز از دست داده بودند و حتی بنا به گفته دو نفر آن‌ها مأموران شهرداری در روزهای پایانی اسفندماه بساط آن‌ها را به بهانه کرونا غارت کرده بودند اگرچه باز به گفته خودشان بساط آن‌چنانی نداشتند و یک‌سری اسباب‌بازی پلاستیکی و چند عدد تی‌شرت می‌فروختند.

زمانی که گرم صحبت با یکی دو نفر شدم، چند نفر دیگر که فکر کردند من از نهاد خاصی آمده‌ام و قرار است به آن‌ها کمک کنم دورم حلقه زدند و از مشکلاتشان گفتند. حسین ۲۳ ساله در سال ۹۶ از دزفول به تهران آمده بود تا کاری دست و پا کند و تمام این دو سال را جز چند باری که شغل نگهبانی در ساختمان در حال ساخت گرفته بود بقیه مدت را در پارک‌ها سپری کرده بود؛ به شیشه و هروئین اعتیاد داشت و پس از شیوع کرونا که پارک‌ها بسته شده بود حتی امکان خوابیدن در پارک‌ها را نداشت و حتی از پارک‌های کوچک محلی با ضرب و شتم او را بیرون کرده بودند. او که بیشتر از دیگران با من گرم صحبت شد در پایان گفت: «ما که می‌میریم، کاش فقط خانواده‌مو می‌شد قبلش ببینم».

شخص دیگری که او را سید صدا می‌زدند صاحب ۵ فرزند بود که از وقتی کرونا شیوع پیدا کرده بود او را به خانه راه نمی‌دادند چون می‌دانستند ساعات زیادی را در خیابان‌ها و در کنار معتادان سپری می‌کند. می‌گفت حتی اجازه نمی‌دهند در گوشه حیاط خانه‌شان بخوابد. برای همین اغلب در ازای روزانه ۳۰ هزار تومان در خانه‌ای که محل تجمع معتادان است جایی کرایه می‌کند. یکی از این خانه‌ها که متأسفانه نتوانستم وارد آن شوم در ازای ۵۰ هزار تومان به معتادان اجازه می‌دهد قسمتی از حیاط را اشغال کنند و در آن‌جا هر چه می‌خواهند بکشند. تجمع معتادان در این حیاط آن قدر زیاد است که امکان خوابیدن و دراز کشیدن برای آن‌ها نیست و تنها می‌توانند روی زمین بنشینند. البته اگر پول بیشتری بدهید می‌توانید جای بیشتری داشته باشید که اغلب این افراد از دادن چنین پولی عاجزند. سید نمی‌داند کرونا چیست و فقط می‌گفت: «عذاب الاهی»، وقتی گفتم که با وجود شیوع کرونا ماندن در این خانه‌ها با چنین تراکمی، می‌تواند منجر به آلودگی همه بشود در پاسخ گفت: «ما که دیر یا زود می‌مردیم، برای ما فرقی نمی‌کنه، مرضی مال آدم‌های سالمه، ما همین جوریشم مریضم».

که وضعیت اقتصادی این قشر آن‌چنان وخیم است که ترجیح می‌دهند با وجود تعداد پایین مشتری و ارباب رجوع در این دوره و درست به همین دلیل، با وجود مدام در معرض ابتلا قرار گرفتن، به درآمد‌های بسیار ناچیز، که آن هم توسط سایر کارگران ناچار به کار تامین می‌شود، بسنده کنند. یک سیکل معیوب که شیوع کرونا را در میان مردم بی‌چیز بیشتر شایع می‌کند و از طریق خودشان به خودشان منتقل می‌شود. درست در همین روزها خیابان فرشته تهران مملو از جمعیت جوانانی است که با ماشین‌های مدل بالا، به خوش‌گذرانی مشغولند. خیابان فرشته از همیشه شلوغ‌تر است و هشدار «در خانه بمانیم» دولت، شامل حال آنان نمی‌شود. کرونا یک مولفه طبقاتی نیست اما هیچ ذهن حقیقت‌جویی نمی‌تواند از این حقیقت چشم‌پوشد که این ویروس «طبیعی» تا چه میزان بعد اجتماعی و طبقاتی یافته است. دولت با کارگران روزمزد و آزاد آن‌چنان تا کرده است که بدل بشوند به پسماندهای جامعه. هر رویدادی که دولت برای آن قانون وضع کرده و برنامه‌ریزی همگانی و عمومی می‌کند، از اساس به این افراد نامربوط است.



۴:

به چند منطقه رفتیم که بیشتر خانواده و کودکانی از افغانستان و بلوچ‌های ایران و پاکستان در آن‌جاها به‌عنوان کارگران روزمزد و فرزندان‌شان به‌عنوان فال‌فروش و دستمال‌کلینکس‌فروش زندگی را می‌گذرانند. در کوران کرونا مشغول به کار همیشگی بودند. جمع‌آوری زباله و فال‌فروشی و... بعضی‌هاشون ماسک‌هایی پاره پوره و چرک با شلختگی به صورت زده بودن. و بیشترشون همین را هم نداشتن. چیزهایی اولیه که زیادی برای آن‌ها لوکس است. کودکان (سنین ۶ تا ۱۴) از بیماری فقط این را متوجه شده بودند که مردم دیگه به پارک و خیابان نمی‌آیند و درآمد آن‌ها به هیچ رسیده. بزرگ‌ترها خبرهایی از وضعیت بیماری داشتند و معلوم بود بعضی‌هاشون خیرها را دنبال کرده‌اند. از یکی از آن‌ها که بلوچ اهل پاکستان بود و فارسی را به‌زحمت صحبت می‌کرد پرسیدیم چرا در اخبار هیچ چیز در مورد کرونا در پاکستان گفته نمی‌شود؟ آیا بیماری در آن‌جا این قدر کم شیوع پیدا کرده؟ گفت خبری هست اما نمی‌گن. در ایالت سند پاکستان که شهر بزرگش کراچی است بیماری و مرگ و میر زیاد بوده. در شهر کویته هم زیاد بوده. در شهر لاهور هم. ما آن‌جا فامیل داریم و خبر می‌دن. اما این‌ها را تلویزیون‌ها نمی‌گن. چون ما «آدم نیستیم». تازه همش دروغ می‌گن. می‌گفت الان روحانی آمده بلوچستان ایران را منطقه سفید اعلام کرده. می‌خواد بگه بیماری آن‌جا نیست. اما الکیه. کی می‌دونه که بیماری آن‌جا نیست؟ نه کسی تست می‌کنه و نه هیچی. هر کی هم می‌میره می‌گیم «خودش مرد!» در منطقه ما نه دکتری هست و نه بیمارستانی. دو ساله به این شهر آمده‌ایم تا شاید درآمدی پیدا کنیم و خرج بقیه خانواده را بدهیم.

پرسیدیم چرا در این شرایط هنوز کار قبلی را ادامه می‌دین؟ (سوال مسخره‌ای بود. اما پرسیدیم). جواب: باید نان بخوریم!

فکر کردیم جهان خیلی وارونه و ناعادلانه است. نزدیک به دو میلیارد انسان در جنوب آسیا زندگی می‌کنند اما در جهان «غرب‌محور» ده‌ها کانال تلویزیونی که صبح تا شب مشغول دادن خبر کرونا هستند فقط با اسامی چند کشور اروپایی و آمریکا و با استثنائاتی مثل ایران روبه‌رو هستیم. باید بریم بگردیم در نت تا بفهمیم در پاکستان و بنگلادش و هند و... چی داره می‌گذره و چه بلایی سر مردم می‌اد.

گفته‌های کارگر زباله جمع‌کن افغانستانی خود حکایتی مفصل بود. با چندرغاز درآمد و مافوق استعمار، جمهوری اسلامی آن‌ها را اخراج می‌کند و دولت افغانستان آن‌ها را در مرزها در اجتماعات بزرگ سراسیمه قرنطینه می‌کند چون شاید ناقل بیماری باشند. از این‌ور رونده و از اون‌ور مونده! این مشاهدات فقط اندوه و خشم از دنیایی که بر سر انسان‌ها این بلاها را می‌آورد بیشتر کرد.

جنگ انقلابی بدون علم کمونیسم ممکن نیست!

بخش سوم

چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟
و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟



متن دو سخنرانی باب آواکیان، تابستان ۲۰۱۸
ترجمه از حزب کمونیست ایران (د.م.ا.)

منبع: بخش دوم از متن سخنرانی باب آواکیان. چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟
تابستان ۲۰۱۸

در دو شماره پیشین دو بخش از این سخنرانی را در مورد جنگ انقلابی و اصول آن بحث کردیم و مطلب را با این گفته آواکیان در مورد استراتژی انقلاب کمونیستی در ایالات متحده آمریکا به پایان رساندیم که شکست دشمن: «وابسته به جلب میلیون‌ها نفر به سمت انقلاب در دوره قبل از شکل‌گیری وضعیت انقلابی است».

اما این «میلیون‌ها» را چگونه می‌توان به انقلاب جلب کرد؟

آواکیان برای پیشبرد بحث به اسناد مختلفی که راهنمای فکری و عملی «حزب کمونیست انقلابی» در آمریکا است رجوع می‌دهد. از جمله، به سند «چگونه می‌توانیم پیروز شویم». آواکیان قبل از هر چیز بر اهمیت دو درک علمی تاکید می‌گذارد: یکم، ضرورت و امکان انقلاب ریشه در طرز تفکر یا احساسات مردم ندارد بلکه در تضادهای عمیق و چندگانه نظام سرمایه‌داری حاکم نهفته است - تضادهایی که توده‌های مردم در سراسر جهان به طرق مختلف و از طریق انواع رنج‌های دردناک آن را تجربه می‌کنند و دائما علیه آن شورش می‌کنند بدون این‌که بدانند راه حل این وضع انقلاب است. دوم، این انقلاب به‌طور «معجزه‌آسا» از راه نخواهد رسید و یا صرفا به‌علت دردهایی که بر مردم تحمیل می‌شود سر بلند نخواهد کرد. بلکه نیازمند آن است که به‌طور نقشه‌مند و منظم و پیگیرانه سازمان داده شود.

این فرآیندی است مشتمل بر تاثیر گذاری سیاسی، انباشت نیرو و سازمان دادن نیروها حول فعالیت برای این انقلاب.

در زمینه «تاثیرگذاری»، آواکیان بر اهمیت تعیین‌کننده تبلیغ و ترویج انقلاب (همه جوانب انقلاب: از علم انقلاب تا برنامه و سازمان رهبری آن) تاکید می‌کند زیرا «کسانی که باید از چنین انقلابی خبر داشته باشند، از جمله آن‌ها که عمیقا به این انقلاب نیاز دارند، اکثرا چیزی درباره این انقلاب شنیده‌اند و با این باور زندگی می‌کنند که غیر از وضع موجود، جهان و وضعیت دیگری ممکن نیست. ... بالا بردن افق دید مردم به سطحی که ایجاد یک جهان بنیادا متفاوت را ممکن بینند، آن‌ها را بر مبنای علمی به انقلاب امیدوار کرده و نیروی پتانسیلا قدرتمندی را برای انقلابی که این امید را به واقعیت خواهد رساند بیدار می‌کند».

تاثیرگذاری سیاسی و انباشت نیرو و سازمان دادن نیروهایی که به سمت انقلاب جذب می‌شوند، فعالیت‌هایی مجزا نیستند بلکه در رابطه برهم‌کنش دیالکتیکی و هم‌افزایی، قدرت جاذبه پیدا می‌کنند و لازم است که آگاهانه و نقشه‌مند چنین رابطه‌ای را میان آن‌ها برقرار کنیم.

واقعیت کمونیسم

آواکیان می‌گوید: «اشاعه ایده انقلاب هرگز کافی نیست و بر مبنای اشاعه خبر انقلاب و این‌که ما دارای رهبری و دانش و استراتژی انقلاب هستیم باید انباشت قوا کنیم تا هزاران نفر در صفوف انقلاب سازماندهی شوند و میلیون‌ها نفر نیز به نفع انقلاب تحت تاثیر قرار بگیرند. ما واقعا دارای توانایی‌های بزرگی هستیم و آنچه را هنوز نداریم، توده‌های مردمی هستند که هر روز آتش‌گدازان جهنم این نظام را تجربه می‌کنند و از جنایت‌های تمام‌نشدنی این نظام خشمگین‌اند. اینان را می‌بایست موج‌وار جذب کرد و رشد داد و تبدیل به انقلابیون آگاه و رهبران انقلابی کرد.»

آواکیان، کلوپ‌های انقلاب را که حول اصول مورد توجه انقلاب سازمان می‌یابند، یک شکل مهم و حتا «یک شکل کلیدی در سازماندهی انقلابی» می‌داند که اعضای آن با تعهد به «اصول مورد توجه انقلاب» زندگی می‌کنند، این اصول را تبلیغ کرده و برایش می‌جنگند. هسته مرکزی کلوپ‌های انقلاب کسانی هستند که تعهد جدی و محکم به انقلاب دارند، از رهبریت حزب کمونیست انقلابی که متکی بر کمونیسم نوین است پیروی می‌کنند. اما در عین حال، فضای وسیعی را برای کسانی که به تازگی با انقلاب آشنا می‌شوند باز می‌کند و جایی است که توده‌های مردم می‌توانند به‌طور سازمان‌یافته در انقلاب شرکت کرده و آن را نمایندگی کنند. افراد می‌توانند با انجام وظایف ساده که در انجام آن‌ها احساس اطمینان می‌کنند و می‌تواند خدمت واقعی به ساختن انقلاب باشد، آغاز کنند و به موازات کسب تجارب بیشتر و درک عمیق‌تر، مسئولیت‌های بیشتری بگیرند. آن‌ها می‌توانند متحدانه و همراه با دیگران، به‌عنوان یک جمع سازمان‌یافته که راهنمایشان نقشه استراتژیک و برنامه و رهبری انقلاب است به ساختن انقلاب در صفوف وسیع‌تر توده‌های مردم بپردازند و هم‌زمان، درک خود را از اصول، روش‌ها و اهداف این انقلاب، که الفبای آن در «اصول مورد توجه انقلاب» فشرده شده است عمیق‌تر کنند. مساله مهم این است که آن‌ها همراه با دیگران بخشی از فرآیند ساختن انقلاب باشند. چنین دیالکتیکی به آن‌ها زمان و امکان آن را می‌دهد که هرچه بیشتر در مورد انقلاب بیاموزند و به سمت پیوستن به حزب حرکت کنند.

رفیق آواکیان تذکر می‌دهد «... این اصول و روش‌ها همواره و در تمام مراحل شرکت مردم در انقلاب می‌بایست به‌روشنی ملکه ذهن ما باشد و برای توانمند کردن آن‌ها در ارتقاء درک و تعهدشان، به‌کار گرفته شوند.»

در حال حاضر محور فعالیت‌های حزب کمونیست انقلابی در آمریکا تبدیل رشد و گسترش این کلوپ‌ها در سراسر کشور است. این‌ها شبکه‌های توده‌های سازمان‌یافته‌اند که با یکدیگر کار می‌کنند تا خبر انقلاب را اشاعه دهند و مردم را در انقلاب متشکل کنند. رفیق آواکیان تاکید می‌کند که این‌ها «باید در سراسر کشور ساخته شده و گسترش یافته و به یکدیگر متصل شوند. در مناطقی که حزب و کلوپ‌های انقلاب هنوز دارای حضور متشکل نیستند یا در شرایطی که هنوز توده‌های مردم با این حضور سازمان‌یافته انقلاب مرتبط نشده‌اند اما نسبت به اصول مرکزی و اهداف انقلاب آگاه شده‌اند، لازم است که خودشان با توده‌های دیگر تماس گرفته و آن‌ها را نیز حول اصول مرکزی و اهداف انقلاب جمع کنند؛ و با رهبریت مرکزی انقلاب تماس بگیرند تا در زمینه سازماندهی یک کلوپ انقلاب در میان کسانی که در حال جذب شان به انقلاب بر مبنای "اصول مورد توجه انقلاب" هستند کمک و رهنمود دریافت کنند. این نکات همگی در سند "چگونه می‌توانیم پیروز شویم" و همچنین در وبسایت حزب در دسترس هستند. در تمام این فعالیت‌ها، وبسایت و نشریه حزب ("انقلاب") یک حلقه پیوند حیاتی است. ... در هر نقطه کشور که باشیم و شمار نیروهای مان هر اندازه که باشد، همگی بخشی از یک جنبش سراسری هستیم و همراه

با توده‌های مردم در نقاط دیگر کشور، هدفمان آن است که تمام جامعه را تحت تاثیر قرار داده و انقلابی را برای سرنگونی تمامیت نظام و با در نظر داشتن کل جهان، سازمان دهیم.»

کلپ‌های انقلاب که به این شکل و حول چنین اصولی سازمان می‌یابند، برای پیش‌برد فرآیند تاثیرگذاری، انباشت نیرو و سازماندهی نیروها بر پایه طرح صریح انقلاب به میان مردم می‌روند. با آن‌ها در مبارزه علیه بی‌عدالتی‌ها و ستم حتا حول مطالباتی کمتر از انقلاب متحد می‌شوند اما هم‌زمان به‌طور مستدل و زنده روشن می‌کنند که حتا تصور این‌که همان چیز کمتر از انقلاب بتواند مشکلات عظیم و جنایت‌های روا داشته شده علیه توده‌ها را حل کند، مسخره است. آواکیان بر دیالکتیک میان متحد شدن و کشیدن هرچه بیشتر جامعه به سمت انقلاب تاکید می‌کند:

«پس، درعین حال که باید در اعتراض و مقاومت علیه مظالم این نظام با آن‌ها متحد شویم و شمار هرچه بیشتری را وارد این اعتراضات و مقاومت‌ها کنیم، اما لازم است با آن‌ها مبارزه تند و تیزی نیز داشته باشیم تا قانع‌شان کنیم این واقعیت را درک کنند که این سیستم به‌طور اساسی منبع تمامی دهشت‌های کنونی است و نمی‌توان آن را اصلاح کرد بلکه باید آن را سرنگون کرد. این است آن فعالیت انقلابی که باید از طریق رشد دائمی شمار مردمی که در صفوف انقلاب سازمان یافته و همراه با هم، طبق یک جهت‌گیری و نقشه استراتژیک عمل می‌کنند، پیش برد. این کاری است که باید به‌طور پیگیرانه انجام داد، از جمله در دوره‌های "عادی" اما، با هر "تکان" در جامعه، با وقوع هر بحران یا جنایت تازه، وقتی که توده‌های مردم آن‌چه را به‌طور عادی می‌پذیرفتند دیگر نمی‌پذیرند و در مقابلش مقاومت می‌کنند این کار اهمیت دو صد چندان می‌یابد. ...»

مفهوم «حد نصاب»^۲

رفیق آواکیان در این مبحث از مفهوم «حد نصاب» استفاده می‌کند و می‌گوید، در شرایطی که صفوف انقلاب و گستره نفوذ آن هنوز بسیار محدود است و سازماندهی هزاران نفر در انقلاب و فعالیت برای تاثیرگذاری بر میلیون‌ها نفر یک هدف فوری کلیدی است، داشتن «حد نصابی» از نیروهای انقلابی سازمان‌یافته در نقاط مختلف کشور، از میان قشرهای تحتانی و همچنین از میان بخش‌های وسیع‌تر جامعه - به‌ویژه جوانان و دانشجویان، اهمیت فوق‌العاده زیاد دارد. او می‌گوید: «نیروی حد نصاب، نیرویی است که هرچند در ابتدا ممکن است کوچک باشد، اما به‌لحاظ تعداد و عزم جنگیدن و برطرف کردن موانع آن‌قدر هست که بتواند بر صحنه سیاسی تاثیر بگذارد. این نکته مربوط به فرآیند مهمی است که در کمونیسیم نوین: **انباشت نیروهای سازمان‌یافته برای انقلاب** بحث کردم. در آن‌جا گفتیم: منظور این نیست که این‌جا و آن‌جا نیروهایی را انباشت کنیم. ...منظورم از انباشت و تاثیرگذاری این است که وقتی نیروهای سازمان‌یافته‌ای دارید می‌توانید تاثیرگذاری مضاعف بر اوضاع سیاسی (به‌طور مثال بر اعتراضات و مقاومت‌ها) و به‌طور کل بر روی صحنه سیاسی داشته باشید.»

«شما با داشتن نیروهای سازمان‌یافته که حول یک خط انقلابی متحد شده‌اند، بر صحنه تاثیر می‌گذارید. ... این‌طور نیست که همه فوری می‌آیند و به شما می‌پیوندند. ... اما (با داشتن نیروی "حد نصاب") خواهید توانست قوه محرکه‌ای (دینامیکی) را به غلتک بیندازید که طی آن رشد کنید و

امکانش را خواهید داشت که نیروهای سازمان‌یافته انقلاب را طوری به‌کار بگیرید که بیشتر بر جامعه تاثیر گذاشته و مردم را به‌سمت خود جلب کنید و از طریق مبارزه نیروهای بیشتری را انباشت کرده و سازمان دهید. ... با این نوع قوه محرکه است که باید پیشروی کنیم اما افق خود را صرفا محدود به این قوه محرکه نکنیم، بلکه کل جهان را در نظر داشته باشیم و این‌که چگونه می‌توانیم بر کل جهان، به‌سمت هدف انقلاب تاثیر بگذاریم. ...»

آواکیان تاکید می‌کند که تمام این فعالیت‌ها بخشی از رویکرد تسریع اوضاع به‌سمتی است که شرایط مساعد برای دست زدن به مبارزه تمام‌عیار برای سرنگونی کلیت این نظام برسد. و هشدار می‌دهد که انقلاب هنوز در نقطه دست زدن به چنین عملی نیست و «اگر امروز دست به آن بزنیم دچار شکست مهلکی می‌شویم. ... اما مساله فرق می‌کند زمانی‌که توده‌های مردم به‌طور خودبه‌خودی علیه ستمگران شورش می‌کنند یا در شرایط معینی از خود دفاع می‌کنند. هر کس که مقداری جهت‌گیری خوب داشته باشد می‌تواند بفهمد که چرا این کار در آن شرایط، موجه است.»

خلاصه همه این مباحث را آواکیان به‌طور موجز جمع‌بندی می‌کند: «بیایید از پایه شروع کنیم: ما نیاز به یک انقلاب داریم. در تحلیل نهایی، هر چیز دیگر یاره است. این یک حقیقت ساده و بنیادین است. ما می‌بایست صراحتا با موضوع انقلاب به میان مردم برویم. نه میان یکی و دوتا. نه به میان بخش کوچکی از مردم. بلکه به میان توده‌های مردم، در سراسر کشور و در هر بخش جامعه. به‌جای این‌که بگذاریم درک آن‌ها "در همان‌جا که هست" بماند، باید محتوای بحث را ما تعیین کنیم. ...»

شماره چهارم از سلسله گفتار جنگ انقلابی بدون علم کمونیسیم ممکن نیست! به تفاوت‌ها و شباهت‌های استراتژی انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی مانند آمریکا با کشورهای موسوم به «جهان سوم» اختصاص خواهد داشت. ■

آتش

پانوش:

۱- «اصول مورد توجه انقلاب»: Points of Attention

(۱) خود را وقف انقلاب کمونیستی که عالی‌ترین تبلور منافع بشریت است می‌کنیم. ما استفاده از انقلاب را برای خواسته‌های شخصی تحمل نمی‌کنیم. (۲) ما برای جهانی که تمام زنجیرها شکسته شده‌اند مبارزه می‌کنیم. زنان و مردان و افراد با جنسیت‌های مختلف، برابر و رفیق یکدیگرند. ما هیچ برخورد فیزیکی و یا توهین‌های کلامی علیه زنان و نگاه ایژه جنسی به زنان را تحمل نمی‌کنیم. ما فحاشی و جوک‌هایی را که بار جنسیتی دارند بر نمی‌تابیم. (۳) ما برای جهانی بدون مرز و برای برابری میان انسان‌ها، فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف مبارزه می‌کنیم. ما توهین و جوک‌های توهین‌آمیز به نژادها، ملیت‌ها و زبان‌های آن‌ها را تحمل نمی‌کنیم. (۴) ما در کنار ستم‌دیده‌ترین‌ها می‌ایستیم و با اتکا به پتانسیل آن‌ها، خود را وقف رهبری‌شان در مبارزه برای رهایی بشریت می‌کنیم. ما سعی می‌کنیم توده‌های مردم از قشرهای مختلف جامعه را حول امر انقلاب سازماندهی کنیم و به‌هیچ‌وجه انتقام‌جویی را تحمل نخواهیم کرد. (۵) ما خود را وقف جستجوی حقیقت کرده و برای آن مبارزه می‌کنیم حتا در شرایطی که حقیقت حامیان کمی دارد. درعین حال، گوش به مردم می‌سپاریم و از مشاهدات، نقطه نظرات و انتقادات آن‌ها می‌آموزیم. (۶) ما برای سرنگونی واقعی این سیستم و برای دنیایی بهتر مبارزه می‌کنیم؛ دنیایی که ورای تضادهای خصمانه و شرارت‌هایی است که امروز در میان مردم جاری است. چون در کارمان جدی هستیم، در این مرحله ما خشونت را آغاز نمی‌کنیم و با تمام خشونت‌هایی که بر علیه مردم و ما بین مردم هست مخالفت می‌کنیم.

۲- Critical mass

متن کامل این سخنرانی به زبان فارسی در وبسایت زیر موجود است.

www.cpimlm.org

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blogspot.com